

ژاندارمری خزانة و استخدام ماژور استوکس

نبودن هیچگونه قوای انتظامی، که کمک و معاونت مامورین وصول مالیات را بدعهده بگیرد، مستشار آمریکائی را به این فکر انداخت که قوای منظم مسلحی ورزیده و مشق کرده تهیه نماید. تابتوانند در اجرای وصول مالیات ها، مامورین وزارت مالیه را کمک کنند. وی نام این قوه کوچک، ولی منظم، را به مناسبت ارتباطش با کار مالیات و خزانهداری «ژاندارم خزانة» گذارد .

هیئت دولت با این تصمیم موافق بود و وکلای مجلس هم موافقت کردند. اصل موضوع درست شد. ولی در باب تصدی ریاست این قوه منظم بحث و جنجال عجیبی در گرفت که جنبه سیاسی و دیپلوماسی پیدا کرد . توضیح این که ریاست این هیئت قاعده می بایست یا شخصی باشد که به جغرافیا و زبان و اخلاق و روحیات مردم ایران اطلاع کافی داشته و ضمناً اصول و قواعد فن نظام و مشق و تیراندازی و سایر امور مربوط بدان را بخوبی بداند. پیدا کردن چنین فردی قابل مطالعه بود. شوستر ماژور استوکس را برای این مطلب در نظر گرفت . استوکس یک صاحب منصب جوان انگلیسی بود که در طهران سمت وابسته نظامی داشت .

وی از ۴ سال به این طرف در ایران زندگی کرده بود و به زبان فارسی آشنائی کامل داشت و چون طبعاً خود از لحاظ فکر و عقیده سیاسی جزولیرالها بود، نسبت به آزادیخواهان ایران علاقه نشان می داد و هم او بود که در روز بمباران مجلس به ایرانیانی که مورد خطر از طرف محمدعلی شاه واقع شده بودند پناه داد و در سفارت را بروی ایشان باز گذاشت . وی در طی خدمت خود، در سفارت انگلستان همیشه با نمایندگان سیاسی انگلیس، به خصوص با مستر مارلینک، اختلاف نظر پیدا می کرد .

اقامت چندساله او در طهران و دانستن زبان فارسی باعث شده بود که به -
 دقایق امور مربوط به ایران اطلاع داشته باشد و چون خود از اهل نظام نبود، برای
 مأموریت مورد نظر شوستر، صلاحیت تمام داشت و به همین جهت شوستر، پس از آن
 که به او درباره امر ریاست ژاندارم خزانه مراجعه کرد و وی قبولی خود را اعلام
 داشت، کتباً از سفارت انگلستان نفاذ کرد تا استوکس را در اختیار دولت ایران
 بگذارد.

شوستر، در نامه‌ای که برای استخدام او به نماینده سیاسی انگلستان نوشته،
 نظر خود را درباره ماژور استوکس این طور اظهار می‌دارد:

«... من شخصاً از صفات مخصوص ماژور استوکس، از قبیل تحصیلات
 نظامی و توقف چهارساله او در ایران و معرفی که از حال و وضع مملکت دارد و
 دانستن زبان فارسی و فرانسه (که بسیاری از اهالی اینجا به آن حرف می‌زنند) و
 به طور عموم از احتراماتی که در مقام یک نفر صاحب منصب و یک آدم متمدن در حق او
 مرئی می‌دارند، واقف هستم.»

سرچارچ بارکلی مراتب را به وزیر خارجه انگلستان گزارش داد و سر-
 ادوارد گری دستور داد که ماژور استوکس قبل از استخدام دولت ایران باید از خدمت
 در فوج هندی ارتش انگلستان استعفا کند. چه در غیر این صورت، استخدام یک صاحب
 منصب انگلیسی، در خدمت دولت ایران، موجب اعتراض روسها می‌گردید. زیرا
 به موجب قرارداد ۱۹۰۷ دو دولت متحد روس و انگلیس هر یک از تحریک دیگری
 خودداری می‌کرد و به صلاح دید دیگری عمل می‌نمود.

البته این تلگراف سرادارد گری تلویحاً تصویب استخدام استوکس بود.
 با این همه، پس از استعفای وی، دولت انگلستان رسماً و واضحاً به دولت ایران
 اخطار کرد که استخدام استوکس را در صورتی پذیرفته است که حدود مأموریتش به-
 منطقه شمال ایران (منطقه‌ای که به موجب قرارداد ۱۹۰۷ منطقه نفوذ روس شناخته

شده بود) تجاوز نکند. مسلم است که این تلگراف مجدد بی سابقه نبوده و اینک با کمال اختصار ذکر می کنیم که پس از گزارش بارکلی، وزیر خارجه انگلستان دستور داد که به وزیر مختار همکار روس خود از این جریان اطلاع دهد و نظر بخواهد. روسها دو پیشنهاد کردند:

پیشنهاد اول این که فرماندهی ژاندارمری خزانه تفکیک شود و در قسمت روسها ریاست ژاندارمری خزانه با یک صاحب منصب روسی باشد.

پیشنهاد دومی که نماینده روسها کرده بود این بود که نه روسی نه انگلیسی. بلکه ژاندارمری خزانه را یک صاحب منصب از ممالک صغار (مثلا سوئد) اداره کند. پیشنهاد اول که بهیچوجه عملی نبود و پیشنهاد دوم نیز به مناسبت این که صاحب منصبی از دول صغار، که واجد شرایط تامه یعنی دانستن زبان فارسی و قرآنسه و اطلاع محلی باشد، موجود نبود جنبه عملی نداشت.

در همین بینها، سروصدای آمدن محمدعلی میرزا بلند شد و شایع گردید که دولت ایران می خواهد از اطلاعات نظامی ماژور استوکس در جلوگیری از تجاوز محمدعلی میرزا استفاده کند. روسها که خود شاه مخلوع را آورده بودند، هرگز حاضر نمی شدند که دولت ایران مانعی جلوی او بترشد. به خصوص که آن «مانع» یک صاحب منصب انگلیسی باشد.

سفیر کبیر روسیه در لندن، کنت بنکند ورف، وزیر امور خارجه انگلستان را ملاقات کرده از این موضوع اظهار نگرانی کرد که ممکن است شرکت ماژور استوکس در جنگ، موجب شرکت صاحب منصبان روسی در قشون شاه مخلوع بشود و با نتیجه در قرارداد ۱۹۰۷ خللی وارد آید.

در این باره سراداردگری در پایان تلگراف خود به سر جارج بارکلی می نویسد: «من فکر می کنم بینم چه می توانم بکنم» اما فکر او به جایی نرسید و روسها به هیچ وجه حاضر نبودند موافقتی بکنند و وقتی به آنها گفتند که استوکس از طرف دولت

انگلستان مجبور شده که قبل از استخدام از خدمت قشون هند استعفا کند ، کنست - بنکنلورف سفیر کبیر روسیه گفت: دولت روسیه امیدوار است که غیر از عدم دخالت در کار استخدام استوکس، دولت انگلستان از تقاضای روسها در مورد تغییر استوکس و نصب شخص دیگری به جای او حمایت کند و بهر حال دولت روسیه حتماً باید در مقابل ریاست استوکس بر ژاندارمری تمام ایران ، من جمله منطقه روسها ، «جبرانی تحصیل نمایند».

این وضع رفتار خشن دیپلوماسی و فشار بر ایران تنها از طرف سیاستمداران نبود بلکه مطبوعات روسی هم در این باره قلم فرسائی می کردند و انتقاد و شدید می نمودند. مثلاً روزنامه «نوورمیا» تحت عنوان «یک اشکال نامطلوب» به سخنی از استخدام استوکس و شرکتش در جنگ با محمد علی میرزا انتقاد کرد و نوشت «دولت روس» نمی خواهد دولت ایران را از استخدام یک نفر حادثه جو^۱ مانع شود. ولی به شرکت یک دولت دوست، در این تعیین و انتصاب اعتراض می کند . هر چند این دخالت به نحو غیر مستقیم باشد .

سپس نوشت که استوکس جزو سفارت انگلستان در ایران است و اگر استعفا کرده حتماً از طرف دولت انگلیس قبول شده و این قبول هم تصدیق تلویحی مداخلات و عملیات اوست در منطقه نفوذ روسها . اعتراض دولت روس، در این مورد، فقط به جنبه رسمیت مقام استوکس و موافقت انگلستان است. والا در هر مورد دیگر چه برای استوکس چه برای هر انگلیسی دیگر ، دولت روسیه هیچگونه رسمیتی قائل نیست .

بر اثر رسیدن این اخبار به سر ادوآردگری و پافشاری عمال روس بالاخره وزیر خارجه انگلیس که به قرارداد ۱۹۰۷ بی اندازه توجه داشت و حاضر نبود که اتحاد

روس و انگلیس بر مسائل جزئی (حیات ملل کوچک!) بهم بخورد، به نمایندگی سیاسی خود در ایران تلگرافی کرد که: «... بایستی دولت ایران را متنبه نمود که باید مسئله تعیین وی را موقوف بدارند یا این که او را در شمال به کار و اندازند و دولت روس حق دارد که در شمال از حقوق خود دفاع کند.» (چه حقوقی؟!)

سرانجام به هر حال روز ۱۲ شعبان، نماینده انگلیس به دولت ایران اطلاع داد که «با استخدام استوکس فقط در صورتی موافقت می شود که در منطقه شمال مأموریت نداشته باشد» و «اگر دولت ایران اصرار کند، دولت انگلستان اقداماتی را که روسها برای حفظ منافع خود در شمال به عمل خواهند آورد متقاضی دانسته و پشتیبانی خواهد کرد.»

چند روز بعد، باز دولت انگلستان، در یادداشت رسمی خود، این مطلب را تأکید کرد و نماینده سیاسی انگلیس رسماً به کفیل وزارت خارجه روسیه مسیونر اتوف، گفت در صورت اصرار دولت ایران در این کار، دولت انگلیس از ورود استوکس به منطقه شمال جلوگیری می کند.

اماد دولت ایران به هیچ وجه به نظریات دولت انگلیس تسلیم نشد و، در ضمن آن که قول داد از استوکس برای جنگ با محمدعلی میرزا استفاده نکند، به تفکیک ایران به شمال و جنوب راضی نشده زیر بار نرفت. چه در صورت قبول این موضوع، تلویحاً قرارداد ۱۹۰۷ را تصدیق کرده بود. در صورتی که میرزا حسن خان مشیرالدوله، اولین وزیر خارجه ایران که مصادف با قرارداد مذکور شد، اعلام داشت که این قرارداد (قرارداد ۱۹۰۷) قراردادی است بین روس و انگلیس و دولت ایران به هیچ وجه آن را به رسمیت نمی شناسد.

اکنون که بحث به اینجا رسید، باید دانست که فکر انتصاب استوکس به ریاست ژاندارمری، هر چند که خالی از هر نوع غرضی بود و شوشتر هیچ نظر مخصوصی جز

جامعیت وی نداشت، ولی از لحاظ سیاسی خبط بود و همین امر مقدمه سقوط وی شد. در همان موقع هم بعضی از مطلعین به این موضوع معترض بودند. از جمله تقی زاده، که در آن موقع در استانبول بود، طی تلگرافی از این موضوع اظهار نگرانی و اعتراض شدید نمود ...

کابینه بیست و یکم

۱۳۳۱
۱۳۳۰
۱۳۳۱



محمد مصدق

علی شریعتی



محمد مصدق

محمد مصدق

محمد مصدق



محمد مصدق

محمد مصدق

محمد مصدق

کابینه صمصام السلطنه

کابینه ائتلافی سپه‌دار پنج روز بیشتر دوام نکرد و ورود محمد علی شاه و سوء ظن شدید مردم و مجلس به اعضاء کابینه موجب شد که سپه‌دار جای خود را به دیگری دهد. صمصام السلطنه بختیاری وزیر جنگ کابینه سابق به ریاست وزراء رسید و هیئت وزرای خود را روز بیست و هفتم رجب معرفی کرد.

چنانکه از اسامی وزراء برمی آید، در این کابینه سعی شده بود که وزراء از تمام افراد مورد توجه مردم و وکلا انتخاب شوند و اغلب این اشخاص در آن روزگار مورد نظر عامه بودند. محمد حسین خان دبیر الملک چندی بعد استعفا کرده به اروپا رفت و به جای او ابوالحسن خان معاضد السلطنه از وکلای دوره اول و دوم مجلس انتخاب شد. وی از جناح اعتدالی مجلس بود.

اشتغال عمده این کابینه دفع فتنه محمد علی میرزا و برادرانش ابوالفتح میرزا سالارالدوله و ملک منصور میرزا شعاع السلطنه بود. اما نباید تصور کرد که تنها گرفتاری همین بود. بلکه در کاشان نایب حسین کاشی همچنان شرارت می کرد و در راه قم و کاشان و اردستان، سواران او همه جا مزاحم قوافل و مسافرین بودند. در شیراز هم اگر خوانندگان بخاطر داشته باشند - داستان قوام الملک و پناه بردن وی

را از دست صولت‌الدوله و یارانش به قونسول خانۀ انگلیس نوشیم . از آنروز گار
 تازمانی که مورد بحث ماست، جنک در شیراز بین قشقاتیها و ایلات طرفدار قوام
 دوام داشت و نظام السلطنه حکمران و نماینده دولت مرکزی کاری از پیش
 نمی‌توانست برد. تا این که بالاخره دولت او را احضار کرد و فرمانفرما را به جای
 وی فرستاد . ما از این جریانات، چون هیچوقت در ایران بی سابقه نبوده، تنها به
 ذکر بازگشت محمدعلی میرزا و برادران خود خواه و سبک مغز او اکتفا می‌کنیم.
 برای تحریک کلیۀ مردم برضد محمدعلی میرزا ، مجلس در جلسۀ دوم شعبان
 تصویب کرد که به قاتل یا دستگیر کننده محمدعلی میرزا و برادرانش وجه نقد
 جائزه بدهد . این است عین عبارت اعلامیۀ دولت، راجع به قانونی که مجلس در این
 مورد تصویب کرده :

چهارم شعبان ۱۳۲۹

بر حسب رأی مجلس مقدس اعلان می‌شود

« کسانی که محمدعلی میرزا را اعدام یا دستگیر نمایند، یکصد هزار تومان
 به آنها داده می‌شود .

کسانی که شعاع السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند، بیست و پنج هزار تومان
 به آنها داده می‌شود .

کسانی که سالارالدوله را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان
 به آنها داده می‌شود .

و نیز اخطار می‌شود که ، اگر داوطلبان خدمات مزبور بعد از انجام خدمت
 کشته شدند، مبلغ‌های فوق‌الذکر به همان نسبت به ورثۀ آنها داده خواهد شد و این
 مبلغ در خزانه دولت موجود است و بعد از انجام خدمت، نقداً به آنها پرداخته
 می‌شود .
 محل امضای حضرت رئیس الوزرا

بازگشت محمدعلی میرزا به ایران

طوایف ترکمن که کمتر وقتی رؤسای مطلع و فهمیده داشتند هیچوقت نسبت به نهضت مشروطه خوشبین نبودند و چون حکومت دموکراسی قبل از هر چیز احتیاج به مردم فهیم دارد، رژیم مشروطه در میان طوایف ترکمن تأثیری نکرد و آنان همچنان در آرزوی محمدعلی میرزا روزشماری می کردند و از شاه حکومت مشروطه که فاقد اختیارات مطلقه بود، دلخوش نداشتند و در امید مراجعت محمدعلی-میرزا چشم انتظار گشوده به قول شاعر در انتظار قطره باران نشسته بودند.

محمدعلی میرزا به زودی از طرز فکر و احساسات آنان مطلع شد و با فرستادن مکاتیب و مراسلات به رؤسای طوایف و دادن القاب به این و آن جا پای خود را در میان قبایل وحشی ترکمن باز نمود.

محمدعلی میرزا، پس از حرکت از ادسا و سفر به فرانسه که در آنجا با ظل السلطان مذاکره کرد و از جانب وی مطمئن شد به خیال مراجعت به ایران افتاد و دروینه با وزیر مختار روس «دهارت ویک» که یکی از خونخوارترین عناصر روس تزاری بود ملاقات کرده طلب کمک و مشورت نمود.

وزیر مختار به وی و همراهانش گفت دولت روس به مناسبت وجود پروتوکل مشترك ۱۹۰۹، که به شرکت دولت انگلیس امضا کرده، نمی تواند به شما کمکی کند اما از طرف ایران راه باز است اگر به شما کمکی نکنیم، اخلاسی هم نخواهیم کرد. اما اگر آمیدی دارید که موفق می شوید باید اقدام کنید تا کامیاب شوید:

وقتی محمدعلی میرزا و همراهانش از او توقع قرضه ای برای این کار کردند سفیر روس، که نمی خواست دخالت در امور داخلی ایران بکند!! جواب رد داد. اما به ایما و اشاره فهماند که «اگر اسناد جواهراتی را که محمد علی میرزا در بانک استقراضی روس در تهران گروگذارده همراه داشته باشد می توان به اعتبار آن وجهی

فراهم کرد ا.»

محمدعلی میرزا در اثریش چهار توپ اتریشی خرید و پس از جلب نظر و تهیه مقدمات لازم از بندر پتروسکی در شمال باکو، به اتفاق همراهان خود و چهار عراده توپ و قورخانه کامل و گلوله و فشنگ برای توپها و تفنگها که در ۷۰ صندوق به عنوان آب معدنی باربندی شده بود، بانذکره مجهول به نام خلیل بغدادی تاجر سوار کشتی روسی کرستوفرس^۱ شده از دریای خزر گذشته در گمش تپه استرآباد در میان قبایل ترکمن پیاده شد.

مذاکرات محمدعلی میرزا با نماینده روس در بلغراد را وزارت خارجه روسیه خوب میدانست و وزیر مختار روسیه در ایران، ده روز قبل از ورود محمدعلی میرزا در ضیافت شامی که در سفارتخانه داد، گفت: «تا چند هفته دیگر دولت مشروطه ایران خاتمه خواهد یافت!» پس از ورود شاه مخلوع نیز، در کلیه کنسولگری‌های روس صریحاً اظهار خوشوقتی و رضایت از جریان روز می‌شد.

مستر مور مخبر روزنامه تایمز که در آن هنگام در ایران بود و چنان که خواهیم نوشت در طی جنگهای قوای دولتی و شاه مخلوع همراه نیروی دولتی بوده راجع به اوضاع پایتخت می‌نویسد:

«متجاوز از یک سال است انتریک و سازش شاه مخلوع با تراکمه جاری می‌باشد. دولت روس به واسطه پروتکل ۱۹۰۹ با دولت ایران راجع به تأدیة قسط سه ماهه محمد علی مجبور و ملزم شده که از آن انتریکها معانعت نماید و قرار شده که در صورت چنین امری (یعنی مداخله شاه مخلوع در امور ایران و سازشش با ایلات) وظیفه وی متوقف و بکلی قطع شود. با این حال شاه مخلوع بایک کشتی روسی وارد ایران شده و شیوع کامل دارد که حرکات او در روسیه از مأمورین دولتی مخفی نبوده است.

در دوائر روسی این جا، علناً از مراجعت شاه مخلوع اظهار مسرت نموده ورود او را با کمال اطمینان اظهار می‌دارند. علی‌الظاهر همچو پنداشته‌اند که اهالی ایران از مجلس بیزار شده‌اند گماشتگان و وکلای شاه حمایت از شاهسون‌ها و تراکمه را برای خود تحصیل نموده‌اند و بر ادرش سالارالدوله از کردستان به حمایت او برخاسته و سپهدار هم در طهران از عود ترتیبات استبدادی بی‌میل نمی‌باشد و مسافرت جدید به رشت نیز شاهد اثبات همین مدعاست.

همراهان شاه عبارت بودند از علی‌خان ارشدالدوله (شوهر اخترالدوله دختر ناصر این شاه و عمه محمد علی میرزا) که به تازگی عنوان سردار ارشد گرفته بود و امیر بهادر جنگ و شاهزاده شعاع السلطنه و سعدالدوله ورشید السلطان. به محض ورود محمد علی میرزا، طوایف ترکمن دور او را گرفتند و چون استرآباد حاکمی نداشت، فتح آن به زودی فراهم آمده دستجات ترکمن تا شاهرود تاختند و قشون شاه مخلوع، در دوستون، یکی از طرف مازندران تحت فرماندهی خود محمد علی میرزا و دیگری از شاهرود، تحت نظر ارشدالدوله به طرف تهران حرکت کرد.

اقدامات سیاسی ایران

به محض اطلاع دولت از رسیدن محمد علی میرزا به خاک ایران، بلافاصله به توسط میرزا مهدی خان سفیر ایران در انگلستان، پسر علاء السلطنه، به دولت انگلیس مراتب را اطلاع داده پروتکل ۱۹۰۹ را که دولتین مشترکاً، در خصوص جلوگیری از هر گونه دخالت محمد علی میرزا در امور ایران، امضاء کرده بودند یاد آور شده و به استناد آن از وزارت خارجه بریتانیای عظمی، که همیشه دلش از برای مظلومین سوخته و فریادش برای حمایت از ممالک مورد تجاوز قرار گرفته بلند است، پرسید آیا دولت انگلستان حاضر است که معناً در این کار قدمی گذاشته به محمد علی میرزا و سالارالدوله اخطار کند که حرکات آنان به هیچ وجه پسندیده نیست و در صورت

موفقیت هم دولت انگلیس آن را به رسمیت نخواهد شناخت ؟

نماینده وزارت خارجه انگلستان ، بعد از اطمینان دادن درباره این مطلب که « دولت اعلیحضرتی از احتمال تجدید جنگ داخلی در ایران بسیار اندوهگین می باشد. » گفت که « اولاً این اظهارات از طرف دولت اعلیحضرتی اثر کمی خواهد داشت و بدون موافقت دولت روس نمی تواند چنین اظهاراتی بنمایند و هرگاه بکنند مثل آن است که مداخله نموده باشند . »

عجیباً وقتی که ملیون ، طهران را از دست عناصر مستبد و اطرافیان محمدعلی شاه گرفتند و عرصه را بر شاه پیمان شکن مستبد و فاسد تنگ کردند ، وی به سفارت خارجی پناه برد و دولت انگلیس نیز پرچم خود را بر سر اقامتگاه شاه فراری برافراشت و با حمایت کردن از او علناً در کار و سیاست ایران دخالت نمود و حتی در قراری که ملیون با شاه شکست خورده خواستند بگذارند ، سر جارج بارکلی هم امضاء خود را پای قرارداد گذاشت و به این ترتیب باز در امور مربوط به ایران و ایرانی مداخله نمود و وقتی که دولت ایران متوجه شد محمدعلی میرزا تحریکاتی در میان عشایر می نماید ، با ذکر اسناد و دلایل به موجب همان پروتو کلی که امضاء سر جارج بارکلی وزیر مختار دولت بریتانیای عظیمی در زیر آن مرکبش هنوز خشک نشده بود ، خواست مستمری محمدعلی میرزا را قطع کند ، همین دولت « اعلیحضرتی » که همیشه طرفدار حق و حقیقت بود ، دو نفر فرانس سفارت را مأمور کرد تا از درخانه نواب وزیر خارجه باشهامت ردننده و هرجا وزیر رفت دنبال او بروند و برای يك مرد بی ارزشی که صورته و معناً فاسد بود مطالبه اقساطی کنند که ملت ایران به اشك چشم و خون دل از دسترنج خویش فراهم آورده بود !

تذکار این مطالب شاید خسته کننده باشد. ولی برای این مطلب ایسن مقدمه ذکر شد که اصول سیاست دول قوی همیشه ثابت و تغییرناپذیر است .

کلمات « صلح » و « کمک به ملل عقب مانده » و « جلوگیری از تجاوز » و « حمایت

از مظلومین» و دفاع از «آزادی و دموکراسی» و تشکیل «حکومت‌های دموکراتیک» اینها همه وسایل و وسائلی است که ملل قوی برای دخالت در امور دیگران و استعمار ممالک دیگر و استثمار مردم بی‌آزار و سربه راه جهان است. تاریخ نشان داده نه یک بار و دو بار و صد بار بلکه در هر لحظه که منافع همین طرفداران فضیلت و تقوی ایجاب کرده از هیچ‌گونه جنایتی فروگذار نکرده‌اند و به‌عناوین فریبنده ملل مختلف را زیر یوغ استعمار و استثمار خود برده‌اند. اصول همیشه ثابت است و تنها وسایل و وسائط تغییر می‌کند. اول حفظ منافع است خواه به صورت «تشکیل حکومت‌های دموکراتیک» خواه به‌عنوان «کمک به کشورهای عقب مانده».

به‌هر حال میرزا مهدی‌خان صریحاً به دولت انگلیس اعلام نمود که «در عرض ماه گذشته توجه دولت انگلیس و دولت روسیه را به عملیات محمدعلی میرزا جلب کرده ولی اقدامی به‌عمل نیامده و بالنتیجه محمدعلی میرزا با کشتی روسی به ایران وارد شده» و پس از ایراد این مطالب باز اعلام داشت که «نظر به واقعات فوق‌الذکر دولت متبوعه من مرا تعلیم داده‌اند که به دولت بریتانیای عظمی پروتست نموده اظهار بدارم که بروفق پروتکل مذکور، حقوق محمدعلی میرزا را از این تاریخ نخواهند داد و یک هفته بعد، باز میرزا مهدی‌خان به‌سرادارگری مراجعه کرد که دولت ایران صمیمانه از دولت بریتانیای عظمی استدعا می‌نماید که به دولت روس اصرار شود که از مداخلات بسیار مهم مأمورین خود در خاک ایران جلوگیری کنند.»

در طی این مکتوب، موارد مختلف دخالت روسها را در ایران، من جمله اقدام روسها را در استخلاص رشیدالملک حاکم خائن اردبیل از زندان و ایجاد مزاحمت سربازان روسی را در تبریز ذکر کرده بود. مهمترین این موارد دخالت قونسول روس است در گیلان. چه وی اعلام کرده بود که قونسولگری هر که را تصور کند تبعه روس است، در هر جا و به هر لباسی که باشد، می‌تواند او را دستگیر و تحت استتطاق آورد.

در تهران نیز وزارت خارجه به سرچارچ بار کلی در این موضوع مراجعه کرد سرادوردگری، که در پاسخ این مطالب به اصطلاح خود را به کوچه علی چپ زده بود از بار کلی استعمال کرد که دخالت روسها تا چه اندازه صحت دارد .
بار کلی می نویسد : « مسأله عبور او را از بحر خزر در کشتی مجهول از بطروسکی عموم تصدیق دارند . »

و نیز در روزنامه بحر خزر که در باد کوبه طبع می شود، را پورت ملاقاتی با کاپیتان يك کشتی شراعی که از کار افتاده و يك کشتی مجهول آن را نجات داده است داده شده . کاپیتان کشتی شراعی مذکور اظهار می دارد که چند نفر مسافر از اعیان ایرانی و اروپائیان مجلس به لباسهای خوب در آن کشتی دیده شده است .
کاپیتان این کشتی شراعی که این اطلاعات را به روزنامه « بحر خزر » داده بود از طرف دولت روس به سختی تعقیب شد .

خوب است در پایان این مطلب که به درازا کشید، نظر روسها را هم بنویسیم .
تذکارات دولت ایران و دولت انگلیس به وزارت خارجه روس به این نتیجه رسید که مسیو سواستوپولف جواب مفصلی داد که ماحصل آن اینست :

« در موضوع تحریکات محمدعلی میرزا، ما با کمال سختی، به لزوم احتراز از هر گونه اقدامی اشاره کرده ایم . در صورتی که « دولت امپراطوری » مجبور نبود که در صورتی که او از خاله روسیه خارج باشد این طور اظهار بنماید .

دولت ایران تا حال هیچ دلیلی، برای اثبات تحریکی از طرف محمدعلی میرزا ارائه نداده است .

وظیفه دولت ایران مقاومت در مقابل تحریک است نه شکایت از دولت امپراطوری و اگر این تحریکات به جایی رسیده که قصد شاه مخلوع را به تصرف تخت و تاج امکان پذیر نموده تقصیر خود دولت ایران است ! در باب مسافرت شاه به خارج از روسیه ، دولت امپراطوری نمی تواند مراقب حرکات وی باشد . دولت ایران اقدامی در جلو گیری از ورود او به ایران نکرد .

«دولت امپراطوری نمی‌تواند این مسأله را از نظر دور بدارد که در عرض دو سال که از تبعید محمدعلی میرزای گذرد، هیچ اقدامی برای استقرار نظم و امنیت مملکت ننموده‌اند. بحرانیهای اتصالی کابینه وزراء و کشمکش تاسف‌انگیز احزاب و امور و مشاغل بی‌نتیجه مجلس، در عرض این دو ساله، موجب تقویت و تهیه علل تحریکات شاه مخلوع بود.»

با این اوضاع امکان ندارد دولت امپراطوری دولت ایران را از مسئولیت خساراتی که ممکن است به علت ظهور محمدعلی‌شاه به اتساع روس وارد آید معاف بداند و آن دولت را همواره مسئول هر گونه خسارات که به واسطه اغتشاشات داخلی ایران به منافع عمومی یا خصوصی روس وارد آید مسئول خواهند دانست.»

خواننده عزیز ملاحظه می‌کنید که چگونه دزد گردن کلفت یقه صاحب‌خانه را می‌گیرد. بعد از این همه تازه معلوم شده دولت ایران مقصر بوده و به اصطلاح عوامانه امروز، باید يك وجه دستی‌هم تقدیم کند تا «دولت اعلی حضرت تزار» رضایت دهد!

اقدامات نظامی

راجع به مقدار قوای نظامی ایران در گذشته به اندازه‌کافی نوشته شده و به این جهت از تکرار آن مطالب خودداری می‌شود. تنها چند نکته است که لازم می‌دانیم به ذکر آن مبادرت ورزیم.

مقارن همین جریانات مقدار بالنسبه مهمی اسلحه به ایران وارد شد. این اسلحه عبارت بود از مقداری تفنگ روسی به نام «ریفل» و فشنگهای آن. سپهدار یا روسها برای خرید اسلحه قراری گذاشته بود و روسها این اوقات آنها را فرستادند. اما گویا وضع و اطوری قرارداد داده بودند که در حین حمل و نقل به دست طرفداران محمدعلی-

میرزا غارت شود. ولی برخلاف این نظر، تفنگها سالم از راه انزلی ورشت به قزوین، رسید و همانها برضد طرفداران روسیه تزاری به کار رفت.

عبدالحسین خان سردار محیی که در ابتدای انقلابات گیلان لقب معزالسلطان داشت، از اولین اشخاصی بود که حاضر بودن خود را برای شرکت در جنگ با محمدعلی میرزا اعلام کرد. وی تقبل نمود عده‌ای فراهم کند و آماده خدمت شود دولت نیز درخواست او را پذیرفت و وی را به جلوگیری ستونی از قوای دشمن مأمور نمود که محمدعلی میرزا رأساً فرماندهی آن را داشت و قرار بود که پس از تصرف ساری، از راه مازندران به پایتخت حمله کند.

اولین غلبه قوای دولتی بر دشمن در ناحیه فیروزکوه بود که معین همسایون بختیاری قوای رشیدالدوله و شکسته و خردوی را دستگیر نمود. اما کار عمده ازین بردن ارشدالدوله و قشون وی بود که از راه شاهرود حمله می کرد. برای جلوگیری از وی، قوای بختیاری نامزد گردیدند و رؤسای ایشان عبارت بودند از امیر مجاهد بختیاری و غلامحسین خان سردار مختشم و ضیغم السلطنه.

قوای ارشدالدوله روز ۱۴ شعبان به دامغان و ۱۶ به سمنان و اوائل رمضان به ارادان (خوار) رسیدند و چون خطر فوری و قطعی بود، یپرم از مقابله با محمدعلی میرزا که، پس از شنیدن خبر قیمت گذاری برای سر او از طرف مجلس، مخفی شده و گویا به کشتی روسی که همچنان احتیاطاً منتظر او بود پناهانده شده بود، منصرف شده تصمیم گرفت تا نزدیک شدن سردار ارشد در طهران باشد.

روز دهم رمضان ارشدالدوله نزدیک امامزاده جعفر و رامین رسید و یپرم عازم جلوگیری او شد. قبل از شروع به بیان این جنگ خوب است راجع به ارشدالدوله فرمانده اصلی قوای استبداد چند کلمه بنویسیم و او را معرفی کنیم. زیرا از یپرم به قدر کافی صحبت داشته ایم.

ارشدالدوله که بود ؟

ارشدالدوله معروف به علی خان کاردی از صاحب منصبان قشون ناصری و مدتی عهده دار ریاست گسارد عزیز السلطان (ملیچک معروف) بود و در زمان سلطنت مظفرالدین شاه در اداره کشیک خانه مشغول خدمت شد . اما چون ، نسبت به سایر اعضای آن اداره تحصیل کرده تر و باهوش تر بود ، چندان از هرج و مرج اوضاع دل خوش نداشت و این عدم رضایت وقتی به حد رسید که برادرش راهم از کشیک خانه ، که تحت ریاست حسین پاشاخان امیربهدار بود ، بیرون راندند .

ارشدالدوله به همین علل مشروطه خواه شد و با انجمن های آزادیخواهان ارتباط پیدا کرد و به صداقت تمام ، نسبت به اجرای خیالات اصلاح طلبانه انجمن ها کمک کرد .

یکی از این انجمنها انجمن برادران امام زاده یحیی بود و دیگری انجمن برادران دروازه قزوین .

پس از آنکه سید برهان الدین خلخالی از آزادیخواهان صدر مشروطیت انجمن اتحاد آذربایجان را در حجره خود تشکیل داد ، پیشنهاد کرد که انجمنهای مختلف و پراکنده که عده شان از ۱۴۴ متجاوز بود ، چون همه يك هدف داشتند با یکدیگر متحد شوند .

انجمن برادران دروازه قزوین مطلب را پذیرفته و انجمن متشکلی تحت ریاست ارشد الدوله تشکیل داد . این جمعیت ، در راه استقرار مشروطیت ، جدیت شایانی کرد . به طوری که بعضی از اعضای آن ، شب را هم در عمارت پارلمان می خوابیدند

۱- اقتباس از شرحی که راجع به ارشدالدوله در مجله اطلاعات هفتگی سال ۱۳۲۵ شماره های ۲۷۹ تا ۲۸۱ نوشته و مدارک مورد استناد من با دداشتهای شخصی سید برهان الدین بود .

تا این که روز آخر ماه شعبان ۱۳۲۵ به گرفتن متمم قانون اساسی موفق آمدند . تا این تاریخ، انجمن تحت ریاست ارشد الدوله بود . ولی همین که بحران برطرف شد، حسابهای شخصی و اغراض خصوصی نمایان گردید و کسانی مانند حاج میرزا نصرالله ملك المتكلمین و سید محمدرضای شیرازی معروف به مساوات (که روزنامه‌ای نیز به این عنوان منتشر می کرد) با ریاست ارشد الدوله مخالفت کردند. در یکی از شبهای زمستان، قرار شد که با تجدید رأی، رئیس انجمن انتخاب گردد. باز هم نتیجه آراء به نفع ارشد الدوله درآمد. اما باز مرحومین ملك و مساوات به سختی و صراحت امتناع کردند. ارشد الدوله هم، که وضع را چنین دید، از جلسه بیرون رفت. همراه او نیز چندین نفر که آنها هم همه بعدها از سران مستبدین شدند از جلسه استعفا کردند. ارشد الدوله مدتی حیران بود و حتی در کار دولتی و دستگاه محمدعلی شادی هم وارد نشد. اما سرانجام، چون بعضی از آزادیخواهان را با خود بی جهت دشمن دید، در دستگاه محمدعلی شاه بابه قول آزادیخواهان بانقطه استبداد راه یافت . . . ارشد الدوله از کسانی بود که در هر رژیم و مسلکی باشند صادقانه خدمت می کنند. این طبقه از مردم، اگرچه عقیده سیاسی ثابت یاشم و درك جزئیات سیاست ندارند، ولی نظر به حسن فطرت و سادگی دل و مردانگی و صداقت که عوام بدان «لوطیگری» می گویند، نسبت به ولی نعمت خود با کمال صفا و سادگی رفتار می کنند مثل این که ارشد الدوله ، با همان صمیمیتی که در ریاست انجمن آزادیخواهان داشت در محل فرماندهی قوای استبداد خدمت کرد و حتی درین راه از بسذل جان خویش نیز مضایقه نمود .

ضمناً، این نکته را باید اضافه کرد که وی دختر ناصرالدین شاه یعنی عمه محمدعلی شاه را بهزنی داشت. این خانم که اختر الدوله نام داشت زن غلامعلی خان عزیز السلطان (ملیچك) بود و پس از طلاق گرفتن از شوی خویش، به زوجیت ارشد الدوله درآمد . ظاهراً از همان روزگار که ارشد الدوله رئیس گارد ملیچك بود، مقدمات

آشنائی فراهم آمده بود و عزیزالسلطان هم زن خود را به همین علت مطلقه کرده بود.

جنگ قوای استبداد با نیروی ملی

عمده قوای دولتی در ایوان کیف بود. ولی پیش قراولان در سر دره بودند تا اینکه خبر رسید ارشدالدوله، از راه غیر معمول به طرف امامزاده جعفر و طهران حرکت کرد. تعداد قوای ارشدالدوله بالغ بر دوهزار ترکمان وعده‌ای از سایر نقاط ایران بود و قوای دولتی مجموعاً پانصد بختیاری و صد و هشتاد و او طلب ارمنی وعده‌ای ژاندارم و سه توپ شنیدر و یک توپ ماکزیم بود. چنانکه ذکر شد ورود قوای یفرم مصادف شد با وارد آمدن حداکثر فشار بر نیروهای بختیاری به فرماندهی امیر مجاهد و جعفر قلی خان سردار بهادر (سردار اسعد بعد) و سردار محتشم و ضیفم. السلطنه که ارشدالدوله از تپه مرتفعی، با چهار توپ خود، بر آنان آتش شدید پاشی کرده بود.

یفرم، بدون هیچگونه سروصدا، مازورهاز و سردار بهادر وعده‌ای دیگر را از کوره راهی به جناح راست ارشدالدوله فرستاد. این عده با مهارت زیاد. بدون آنکه از طرف دشمن دیده شوند، ارتفاعات مشرف به خصم را تصرف کردند و یک دفعه سه عراده توپ ماکزیم را آتش کردند. صدای هولناک مسلسل‌ها و تفنگ‌ها ترکمانان غافلگیر شده را طوری مرعوب نمود که همه پا به فرار نهادند و سواران بختیاری در آنان افتادند. یکی از کسانی که در این جنگ شرکت داشته میرزا ابراهیم خان منشی زاده یادداشت مختصری راجع به این جنگ نوشته که عیناً نقل می‌شود:

«... توپ‌ها به طرف توپخانه طرف انداخته شد که جواب دادند که پس از آن

جنگ شروع شد و با کلیه مواد به تپه توپخانه حمله بردند که سه عراده توپ متصرف شدیم. پس از شکست و فرار ترکمن، خود آقای ضیفم السلطنه به بالای ماهور رفته جوانی را در پائین دیدند که ایستاده و صدا کردند و چون پایش گلوله خورده بود

نتوانسته بود که فرار کند. تا اینکه اورا گرفته نزد امیر مجاهد فرستادند که صاحب منصب است. وقتی که از اردوی امیر مجاهد به طرف اردوی سردار بهادر می‌رفته‌اند در بین راه مه‌راسم و کتابچه بغلی و کیف شخصی محبوس را به آقای ضیغم السلطنه می‌دهند که فوری اورا شناخته مجدداً مراجعت کردند که مبادا مستخلص شود. تا سه از شب بسیار احترام در حق وی مبذول داشتند از هفت هزار تومان که در کیف او بود، چهار هزار تومان معلوم شد که دست سردار بهادر و پیرم افتاد. ولی سه هزار معلوم نشد نصیب که شد. شب بردند به اردوی پیرم...»

محاكمه و اعدام ارشدالدوله

پس از این که ارشدالدوله به دست قوای مشروطه افتاد، ملیون با او به منتهای ادب رفتار کردند و زخم پای او را بستند و همان شبانه جلسهٔ محاکمه‌ای تشکیل دادند و ارشدالدوله، به تفصیل، جریان ملاقات محمد علی میرزا را با سفیر روس دروینه شرح داد.

حاضرین مجلس، غیر از سران قشون، عبارت بودند از مستر مور مخبر تأیمر و مستر مولونی مخبر رویترو و مستر مریل از صاحب منصبان ژاندارم خزانه و معاون شوستر.

ارشدالدوله داستان محمد علی میرزا را که به اسم خلیل تاجر بغدادی توپها را به اسم آب معدنی از دریا با کشتی عبور داده بود تعریف کرد و در پایان تقاضا کرد او را راحت بگذارند که بخوابد. خواهش وی مورد اجابت قرار گرفت.

پیرم، چون می‌ترسید که اگر ارشدالدوله به طهران برسد مورد عقوبت قرار بگیرد دستور داد فردای آن روز، چهارشنبه ۱۲ رمضان، ارشدالدوله را اعدام کنند. وی نیز با کمال شجاعت به سوی سرنوشت خود حرکت کرد و تنها خواهش نمود که مدال طلائی را، که بازنجیر طلا، به گردن داشت برای زانش بفرستند.

پس ازین وصیت‌ها، ارشدالدوله را، که دستهایش باز بود، به محل اعدام بردند. هفت نفر ژاندارم مأمور اعدام شدند. درین موقع تصادفاً الاغ بیشعوری خرامان خرامان! جلو آمد و درست جلوی ارشدالدوله ایستاد و شاید بدین وسیله می‌خواست از فرمانده قوای استبداد شفاعت کند و جان او را بخرد ولی به فرمان پیرم میانجی زبان بسته را رد کردند و ژاندارمها به روی ارشدالدوله که با کمال شجاعت ایستاده بود شلیک کردند. او به زمین افتاد. ولی وقتی بالای سر او رفتند، دیدند تنها یک تیر به او خورده. چند ثانیه او را به همین حال گذاردند و در خلال آن تیر اندازان ارمنی را به جای ژاندارمها گذاشتند. در همین موقع ارشدالدوله روی زانو بلند شده به صدای مردانه‌ای گفت «زنده باد محمدعلی شاه» ولی تیر اندازان ارمنی دیگر مجالش ندادند. در هنگام تیرباران فقط مستر مور و مستر مولونی و مستر مریل حاضر بودند.

جسد ارشدالدوله را به طهران آوردند و سه روز در میدان توپخانه به معرض تماشا گذاشتند و برای جلوگیری از تعفن، یخ در شکم او می‌ریختند. نتیجه این جنگ از لحاظ سیاسی بسیار مهم بود. چه امید محمدعلی شاه ازین طرف به کلی قطع شد و مقداری فراوان اسلحه، از تفنگهای کوتاه سوار (کارابین) و تفنگ ریفل و فشنگ و از اثاثه ارشدالدوله صندوقی پر از مسکوک ایران و از همه مهتر سه عراده توپ اطریشی به دست ملیون افتاد.

فراز عجدت به امان اجانب

باشکست قطعی و قتل ارشدالدوله که در این اواخر به لقب سردار ارشد مفتخر شده بود امید شاه مخلوع مبدل به یأس شد و آخرین بار نیروی او در هفدهم رمضان همان سال در مازندران شکست خورد و محمدعلی میرزا به اتفاق ملک منصور میرزا شعاع السلطنه، دوباره به آغوش کسانی که ایشان را به برادر کشی تحریک کرده بودند

روی آورد. باز دولت روس که از دست پرورده بلکه نمک پرورده خود حمایت می نمود و دولت انگلیس نیز که پیمان ۱۹۰۷ او را به همکاری روسها مجبور نموده بود، با دولت ایران وارد مذاکره شدند و قونسول روس در استرآباد میانجی صلح شد. محمدعلی میرزا که دیده بود دولت روسیه بیش ازین نمی تواند در حق او تقاضای حقوق و مزایای بیشتری بکند دوباره به همان حقوق سابق برای خود قانع شده و ضمناً تقاضا کرده بود که دولت ایران صد هزار تومان برای مخارج اتباع او منظور کند. واقعاً کار بسیار خوبی! کرده بود و برادران وطنی و افراد مملکت را به جای یکدیگر انداخته، دولت مشروطه را در اوان کار دچار بزرگترین مشکلات کرده و خزانه مملکت را درین جنگ کودکانه به باد داده بود، تازه تقاضای صد هزار تومان ناز شست برای اتباع غارتگر خود می نمود، و دولتین هم به دولت ایران توصیه کردند که «کار را يك طوری اصلاح نمایند و يك حقوق ۵۰۰۰ تومانی برای او مقرر داشته و مبلغی هم که در حقیقت لازم است برای پرداخت حقوق اتباع وی و جلوگیری از خراب کاری های او داده شود.»

قونسول روس «این مبلغی را که در حقیقت لازم بود»، جهت حقوق اتباع شاه مبلغ خیلی مختصر!! ۷۰۰۰۰ تومان معین کرده بود و چون دولت ایران این مبلغ وجه را در اختیار نداشت، دولت روس و انگلستان برای جلوگیری از اغتشاشات و حفظ آرامش و حمایت از ملل ضعیف حاضر شدند که بالتساوی این مبلغ را ناز شست! محمدعلی میرزا کنند و بعد دولت ایران از بابت قرضه ۲۰۰ هزار لیره ای که بنا بود بگیرد مستهلك نماید!

بالاخره با این ترتیب، محمدعلی میرزا به عاشوراده رفت و پس از اطمینان از ترتیب کارهای او، دوباره اربابان وی را با کشتی جنگی، روسی به طرف قفقاز حرکت دادند تا به خانه شخصی خویش تشریف فرما شود!!

سالارالدوله

ابوالفتح میرزا سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه و مردی بالفطره سبک مغز و تند و دیوانه بود. پس از قضایای خلع محمد علی میرزا، این مرد نیز از ایران خارج شد. ولی همیشه خواب سلطنت و حکومت می‌دید و بالاخره همان دستی که محمد علی میرزا را به ایران فرستاد او را نیز از جهت غرب به داخله مملکت راند تا از دو جهت دولت جدید التاسیس مشروطه را که بیش از دو سال بر وی نگذشته بود از پا در آورند. وی به زودی توانست به کمک ایلات غرب (همچنان که محمد علی میرزا به کمک ایلات ترکمن) در صفحات مغرب ایران مستقر شود و در کردستان و کرمانشاه به نام محمد علی شاه، که هنوز به ایران نرسیده بود، با دولت مشروطه مخالفت نماید. وی، حتی در طی تلگرافی، دولت را به دعوت محمد علی میرزا توصیه کرد کسی که پیش از همه به او کمک کرد یکی داودخان رئیس ایل کلهر بود و یکی هم سردار اکرم که پدر زن سالارالدوله بود و، از طرف داماد خود، سمت حکومت لرستان یافت. در کرمانشاه مأمورین دولتی از ترس به قونسولخانه انگلیس پناه بردند و سالارالدوله روز چهارم رجب ۱۳۲۹ قمری وارد کرمانشاه شد و از این شهرم در تعقیب تلگرام بلاجوابی که به مجلس فرستاده بود، تلگرام مفصلی نمود و در این تلگرام وکلار را از مبارزه با محمد علی میرزا تحذیر نموده آنان را به تسلیم و همکاری دعوت نمود.

چون تلگرام او بسیار جالب توجه است، مضمون آن را به اختصار در اینجا نقل می‌کنیم.

تلگرام جسورانه

مجلس محترم! من از کردستان به شما تلگراف نمودم. جوابی نفرستادید

عوض اینکه تلگراف مزبور را درك نموده و اوضاع مملکت را تحت ملاحظه آورید و به علاج آن پردازید نقشه قتل مرا کشیده و برای قتل من انعام می دهید اشاره به تعیین جایزه از طرف مجلس برای قاتلین یاغیان نلانه ، محمدعلی میرزا و شعاع السلطنه و سالار الدوله) . من برای کشته شدن درین مملکت آمده ام و شما نمی فهمید که ایرانیان خدا ترس متدین ، محبت و مهربانی ۱۵۰ ساله قاجاریه مخصوصاً پسران مظفرالدین شاه مرحوم، را فراموش نخواهند نمود. ایرانیان برادران و پسران شاه ظل الله هستند که از طرف حق تعالی بر آنها تعیین شده . آری اجازه داده اید که به قتل من مبادرت کنند. اهمیت ندارد . دعای سی کرور ایرانی حافظ ماست . آیا از قتل من دردهای مملکت مداوا می شود؟! وظیفه خداشناسی شما این است که منازعات و منافع شخصی را کنار گذاشته برای نفع مملکت نقشه بکشید . چنانچه در مجلس اول گوش به نصایح محمدعلی شاه نداده و وکلای آن زمان به منافع خود عمل نموده بیش از دو سال با اشکال مواجه بودند و بسیاری مقتول و بی خانمان شدند تا عزل شاه پیش آمد و تصور کردید که آن وسیله رفع کلیه نقائص است. ولی امروزه به شهادت مردم متمدن دنیا حتی شهادت وحشیهای افریقا ، وضع امور از سابق خیلی بدتر است و صریحاً می گویم که چند سوار بختیاری و جمعی از اذل و اوباش (مقصود مجاهدین و ژاندارمهای یفرم است) نمی توانند در استقرار نظم و آرامش در ایران مؤثر واقع شوند .

ای وکلای محترم! به خدا قسم! شما مشغول خونریزی بوده و بالاخره چه نتیجه ای خواهید برد؟ محمد علی شاه همین روزها به طهران می رسد . من هم چه شما باور کنید چه نکتید ، بما سی هزار نفر از کرمانشاه گرفته تا تبریز به طرف پایتخت در حرکتیم . از آذربایجان هم شعاع الدوله با سه هزار سوار و سه هزار پیاده حرکت کرده و به آنها امر شده است به طرف طهران بروند . ملاحظه نمائید این جمعیت و سوارها تا طهران چقدر خرابی خواهند رسانید . قدری به حال

مردمی که جان خود را در راه شما می دهند غصه بخورید به حرفهای اشرار گوش مدهید بگذارید مملکت يك شاه و يك مجلس و حکومت صحیحی داشته باشد .

تاده روز دیگر کارها خرابتر خواهد شد . صاحب مملکت تاج و تخت را تصرف نموده کار دولت و مجلس را اصلاح می نماید خوب است این کار توسط خود شما به انجام برسد و این قشون که ده روز است حرکت کرده به خانه های خود برگردند تمام ایران مال من نیست و از خود گمرك يا بانکي ندارم ، مخارج این قشون تحمیل مردم می شود ، چرا به اذیت مردم فقیر راضی می شوید ؟ اگر می خواهید به تلگرافخانه بیایم و باشما مذاکره کنم و يك هزار سوار نزد محمد علی شاه رفته امور را به نحو دلخواه تمام کنم . شاه قسم خورده که به مهربانی يك پدر با مردم رفتار کند .

اگر جوابی از شما نرسد معلوم می شود که حرف مرا قبول ندارید ، شما در خیال آن هستید که کسی را مثلاً شجاع السلطنه یا سردار محیی را به کشتن من می فرستید ، خدا می داند این کار حقه باز بست و باعث اضمحلال ایران . چرا شما مخالف اراده خدا می خواهید اقدامی بکنید ؟ آنچه می نویسم از صمیم قلب است اگر غرض را بکنار بگذارید می بینید که من صحیح می گویم .

بنابراین به عنوان تجربه این تلگراف را فرستادم و سوادش را به قونسولهای مقیم کرمانشاه فرستاده ام اگر از شما جوابی نرسد فردا صبح حرکت می کنم حال موکول است به نظر و اختیار شما ، من مایلم که مطبوعات ممالک مختلف دنیا این تلگراف را ببینند و بدانند که من باعث خونریزی شده ام و یا شما سبب بوده اید سوادی ازین تلگراف هم به حضور علمای کربلا فرستاده ام .

سالار الدوله قاجار

مسئلاً به این تلگرام تهدید آمیز ، دولت و مجلس جوابی فرستادند ، چسبه ممکن نبود که مجلس به خائنین وطن و مقدمین برضد حکومت مشروطه واقعی نهد و

به تهدیدات و اشتمل های يك دیوانه ارزشی قائل شود .

سالارالدوله بیهوده منتظر جواب شد و چون از این بابت مأیوس گردید باعصبانیت تمام فردای آن روز (۲۷ رجب سال هزار و سیصد و بیست و نه) با نه عراده توپ و ده هزار نفر از کردهای جاف و کلهر و سنجابی از کرمانشاهان به طرف همدان روانه شد . و قبل از حرکت برادر خود عضدالسلطان را به حکومت کرمانشاه منصوب داشت .

حکومت صفحات غرب ایران در آن تاریخ با امیر مفخم بختیاری بود . این شخص از مخالفین سردار اسعد و از آن دسته سران بختیاری بود که با دولت و محمدعلی میرزا همکاری می کردند و برضد ملیون در قراچه و یافت آباد و سایر نقاطی که مرکز اجتماع بختیاریان بود فعالیتی داشت و پس از فتح طهران و برچیده شدن بساط محمدعلی میرزائی وی را با سران بختیاری من جمله سردار اسعد علیقلی خان آشتی دادند و به همین جهات «مخالف سابق دولت مشروطه» حاکم کل صفحات غرب در « دولت مشروطه » گردید و پس عجب نبود اگر چنین مردی در جلوی سالارالدوله مقاومت نکرد و بر اثر عدم تدبیر و یا غرض ورزی او نزدیک ملا بریش ازدویست نفر از بختیاریان به دست سالارالدوله کشته شدند و از همه دردناکتر این که در چنین موقع حساسی این مرد اظهار داشت که پانزده هزار تومان پولی که چند روز پیش از شعبه بانک شاهنشاهی همدان گرفته بود در حین غارت اتباع سالارالدوله از میان رفت !! و یکی دیگر از سران قوای دولتی توپهائی که برای محافظت همدان فرستاده شده بود دو دستی تسلیم حضرت والا سالارالدوله نمود .

سالارالدوله همچنان در جاده طهران حرکت می کرد و سلطان آباد عراق را نیز گرفت و طی تلگرافی به کرمانشاه در ضمن شرح عملیات مشعشعانه برادر کشی خود اظهار داشت که از راه سلطان آباد به طرف طهران می رود و به زودی پایتخت را تصرف خواهد نمود .

وی از راه ساوه به نوبران رسید و ساوه را نیز تصرف کرد .

درین موقع چون محمدعلی میرزا شکست خورده بود سالارالدوله تلگرافی با عنوان «اعلیحضرت ما» خطاب به «مجلس من» و «وزراء من» نمود . (که شرح آن را بعد به تفصیل خواهیم گفت) .

بالاخره یفرم که فاتحانه از جنگ ورامین باز گشته بود، به اتفاق بختیارها در برابر این دیوانه زنجیری به دفاع پرداخت و با قوای خود که بیش از ۲۰۰ نفر نبود با عمده قوای سالارالدوله در ده کوچک ولی معروف باغ شاه مقابل گردید. از همراهان وی سردار بهادر (جعفرقلی خان سردار اسعد بعد) و سردار جنگ و سردار محتشم بودند جنگ بین قوای ملیون و قشون شاهزاده یاغی که بیش از شش هزار نفر بودند در گرفت . در نتیجه سالارالدوله پس از تحمل تلفات زیاد یعنی در حدود پانصد نفر مقتول و ۲۰۰ مجروح مغلوب و منهزم گردید و آرزوی وی در تسلط بر تحت و تاج مانند حجاب زود گذری از میان رفت . تلفات قوای دولتی درین جنگ فقط دو نفر کشته و شش نفر مجروح بود . شش عمده توپ و مقدار فراوانی فشنگ و مهمات به تصرف قوای دولتی درآمد .

عامل عمده این فتح نیز باز یفرم بود و مجلس هم به پاس خدمات وی در بازگشت به طهران، وی را به اعطای یک شمشیر مرصع و فرماندهی افواج شمال و ماهی سیصد تومان مواجب سرافراز کرد .

بدین ترتیب دو غائله بزرگ به همت ملیون و فداکاری مجلس و سران بختیاری و یفرم و سایر آزادیخواهان از میان برداشته شد هر چند که سالارالدوله به کلی ریشه کن نشد . تا این که بعدها سالارالدوله بار دیگر به ایران حمله کرد و این بار خود را شاه خواند و سکه زد و نقش سکه اش چنین بود ، بر روی سکه : السلطان ابوالفتح شاه قاجار و بر پشت سکه :

و در اعلامیه خود را شاهنشاه کل ممالک خوزستان و لرستان و عراق خواند و پس از تصرف کرمانشاه و کردستان ، از همدان به قصد تصرف پایتخت حرکت کرد دوباره بیرم و فرمانفرما به جلو گیری او شتافته سپاه وی را بالکل درهم شکستند اما مع التأسف بیرم درین جنگ مقتول گشت (۱۸ اردی بهشت ۱۲۹۱ ش در دبه شؤرجه همدان)

دست و دومین کابینه قانونی



اداریات



سردار کاشغر وزیر جنگ



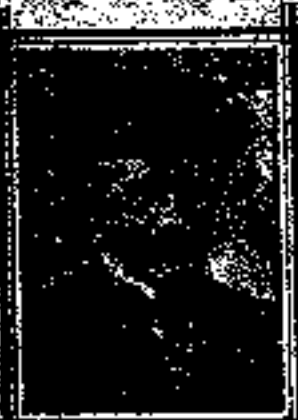
دین التور وزیر مالیه



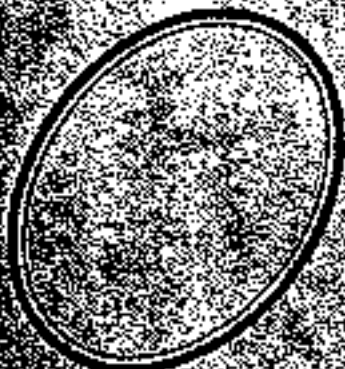
محمد امین سلطان میر احمد



اکبر الیک وزیر مالیه



محمد سلیمان وزیر مالیه



...



...



...

کابینه دوم صمصام السلطنه

پس از رفع بحران محمدعلی میرزا ، دولت اول صمصام السلطنه از میان رفت و دولت دوم وی در ۷ ذی الحجه ۱۳۲۹ هـ . ق روی کار آمد. در این کابینه صمصام السلطنه وزارت جنگ را به سردار محتشم واگذار کرد و وزارت مالیه را که در کابینه قبل حکیم الملک به عهده داشت به محمدعلی خان ذکاءالملک وا گذاشت و به جای میرزا حسن خان مشیرالدوله ، میرزا حسن خان محتشم السلطنه وزیر عدلیه شد و به جای علاء السلطنه، مشیرالدوله وزیر علوم و اوقاف .

در این کابینه دو نفر بودند که تازه وزیر شده بودند یعنی سردار محتشم و ذکاءالملک. غلامحسین خان سردار محتشم پسر حاجی امامقلی خان ایلخانی بختیاری بود و ذکاءالملک محمدعلی خان پسر میرزا محمدحسین ملقب به فروغی ذکاءالملک پیش ازین که وزیر شود مهم ترین مشاغلش ریاست مجلس بود . قوام السلطنه که در کابینه قبل سمت وزارت داخله داشت از کابینه بیرون رفت و صمصام السلطنه خود وزارت داخله را به عهده گرفت .

این کابینه مصادف شد با مقدماتی که منجر به اولتیماتوم اول و دوم روسیه گردید و علت آن فقط و فقط تجاوز طلبی روسیه تزاری بود . این مقدمات یکی بر اثر اقدامات اصلاح طلبانه شوستر بود و دیگری رفتار غیرتمندانه مردم تبریز و چون

سخن به درازا می‌کشد. در این جا ما فقط به ذکر عملیات شوستر که موجب ارسال اولتیماتوم اول و دوم شد می‌پردازیم و قسمت دوم یعنی وقایع تبریز را به بعد محول می‌داریم و تنها نکته‌ای که می‌توان ذکر کرد این است که از چهار کابینه متوالی صمصام‌السلطنه سه کابینه اولی یکی در ۲۷ رجب بود دیگری در ۷ ذی‌الحجه و سومی در ۲۰ ذی‌الحجه و این سومی مصادف شد با بستن مجلس دوم و اولتیماتوم ثانی روس. عمر این هیئت‌ها چندان طولانی نبود که هر یک را جداگانه بتوان شرح داد بلکه بهتر است وقایع این کابینه‌ها را پشت سر هم ذکر کنیم.

تأثیر اخراج محمدعلی میرزا

قیام مجاهدانه مردم طهران و سایر نقاط ایران بر ضد شاه مخلوع که شرح آن گذشت و موفقیت در اخراج و انهزام آن مرد پیمان شکن آخرین امید دولت روسیه را برای برقراری اساس گذشته پایمال کرد و هر چند که سالارالدوله هنوز قلع و قمع نشده بود ولی همه می‌دانستند و روسها خود بهتر می‌فهمیدند که کار او نیز پانمی گیرد و آن مرد کوتاه فکر سبک مغز گریز پا، قدرت آنها نخواهد یافت که بتواند بر تخت سلطنت تکیه زند و به سازخشن و ناموزون‌عمال دولت تزاری بر قصد. روش دولت روس از آن به بعد متوجه این شد که با ایجاد بهانه‌ای بتواند با قشون خاک ایران را اشغال نماید. چنانکه بالاخره در تبریز و گیلان چنین کردند.

اقدامات شوستر

راجع به شوستر کم و بیش در ضمن اقدامات کابینه مستوفی الممالک ذکر کردیم و چون او معروفتر از آن است که به تذکار مجدد حاجت افتد، این است که تنها به چند نکته درباره او قناعت می‌کنیم.

شوستر يك نفر آمریکائی بود. در آن روزگار، آمریکا سیاست انزوا طلبانه‌ای داشت و در سیاست ممالک قارهٔ قدیم دخالتی نمی‌کرد و افکار آزادیخواهانه هنوز با مقاصد سیاسی حد مشترک داشت. تاریخ مشروطیت ایران مرهون و یادآور این نوع افکار حریت طلبانه به معنی حقیقی این کلمه است نه معنی سیاسی. هزار سال دیگر هم اگر تاریخ مشروطیت مملکت ما را بخواهند بنویسند، نام شادروان «باسکرویل» جوان آمریکائی شهید در تبریز و نام شوستر خدمتگزار صادق دولت مشروطهٔ ایران در میان فداکاران و جاتبازان راه آزادی یافته خواهد شد.

شوستر آزادی طلب ایده آلیستی بود و صادقانه نسبت به مملکت کهنسالی که به تازگی رژیم نو مبنی بر حریت یافته بود خدمت می‌کرد و حتی وقتی که نمایندهٔ سیاسی دولت روس تزاری از او پرسید آیا حاضر هستید چنانچه محمدعلی شاه دوباره به تخت بنشیند خزانهدار او باشید. وی با مهارت دیپلوماتیک خود جواب داد من تعهد کرده‌ام که تا آنجا که می‌توانم و از من برمی‌آید به دولت ایران خدمت کنم. ولی چندان مایل نیستم در زیر نفوذ و قدرت محمد علی میرزا لحظه‌ای بمانم.

بحران مالی پس از واقعهٔ عودت محمدعلی میرزا

هر چند که اخراج پادشاه مخلوع با کمال موفقیت صورت گرفت، ولی این امر موجب شد که کلیهٔ امور علی‌الخصوص دستگاه مالی این کشور که تازه می‌خواست سروصورتی بخود بگیرد از هم بپاشد.

تهیهٔ اسلحه و حقوق نفرات و مخارج جنگ و خاصه قانع کردن افراد پول دوستی که از آب گل آلود قصد صید ماهی داشتند وضع خزانه را بالکل برهم زد. شوستر در کتاب خود به تلخی تمام ازین گونه طمع ورزیهای افراد، بخصوص افراد مسئول و متمول، می‌نالد و من خجالت می‌برم از این که دوباره تکرار کنم.

جنگ با محمدعلی میرزا برای آزادیخواهان بسیار گران تمام شد و با این که دستگاه وزارت مالیه به کلیه امناء مالیه و رؤساء ولایات دستور داده بودند که در صندوق اداره پول نگاه ندارند، با این حال سرکردگان دولتی به هر جا که رسیدند به عنوان مخارج و سیورسات به حساب دولتی از مردم مالیات های گزاف گرفته، قبوض غیر رسمی به دست مردم دادند. بدین ترتیب مالیات این قسمتها از میان رفت و خزانه گرفتار نقصان فاحش گردید. به همین جهات و علل وقایع روز، شوستر مجبور شد که با ارباب نفوذ در افتد. یکی از آن جمله میرزا احمدخان علاءالدوله بود که در طی زندگانی، چه از خود چه از ثروت پدر، املاک و ثروت و مستغل فراوان داشت با این حال کلیه مالیاتی که میخواست به دولت پردازد عبارت بود از هزار تومان و هزار خروار گندم خرواری پنج تومان و پنج هزار خروار جو. اما شوستر اصرار داشت در این که اقلای عشر در آمد را به عنوان مالیات بگیرد. اختلاف علاءالدوله و مالیه دوام داشت. تا این که چند ژاندارم از طرف شوستر مأمور شدند که به درخانه او رفته بدچی های او را مطالبه کنند. علاءالدوله به نوکران خود امر کرد تا ژاندارم ها را کتک فراوانی زده باز گردانند. این واقعه سروصدای شدیدی کرد و عامه مردم طهران که نسبت به شوستر و اقدامات مجدانه او نظر بسیار مساعدی داشتند نسبت به علاءالدوله خشمگین شدند و خواهیم گفت که چندی بعد چگونه مردم غیور طهران این مرد را که به اتکای سفارت روس و اولتیماتومهای خشن آن دولت از پرداخت مالیات استنکاف کرده یا شوستر و دستگاه مالیه مخالفت می کرد به گلوله از پای در آوردند.

داستان املاک شعاع السلطنه

دیدیم که در ابتدای ورود محمدعلی و برادرانش به ایران، مجلس ملی طی

اعلامیه‌ای (که متن آن را ما چاپ کردیم) این سه برادر را یاغی و مقدم بر ضد حکومت ملی مشروطه دانسته برای سرآنان قیمت معین نمود و رأی داد که اموال آنان در ایران مصادره شود. پس از دفع غائله شوستر به فکر افتاد که رأی مجلس را درباره این افراد اجرا کند. ولی اشکالی بزرگ در بین بود و آن این که شعاع السلطنه تحت تبعیت روسها بود و برای حفظ جان و مال خود زنجیر تبعیت دولت تزاری به گردن داشت! به همین جهت با این که وی خود در طهران نبود پیش بینی می شد که ممکن است سفارت روس در طهران در این کار دخالت کند.

اما شوستر به حمایت دموکراتها یعنی وکلای تندرو و اصلاح طلبان مجلس مأمورین ژاندارم خزانه را برای ضبط اموال شعاع السلطنه فرستاد. اموال شعاع السلطنه در طهران عبارت بود از خانه و باغ بزرگ او در قسمت غربی طهران در اراضی واقع در قسمت غربی دانشکده افسری که هنوز کوچهای به همین نام شعاع السلطنه باقیست و دهات منصور آباد و دولت آباد در سر راه طهران به حضرت عبدالعظیم و باغ و عمارت در قریه چیز در شمیران. املاک سالار الدوله چندان طول و تفصیل نداشت و گویا عبارت بود فقط از دو قطعه ملک یکی در شهر یار و دیگری در مردآباد

حکم ابلاغ و اجرا می گردد

روز دهم شوال ۱۳۲۹ هیئت وزراء طی حکمی خزانه داری کل را مأمور مصادره و ضبط اموال شعاع السلطنه کرد و با این که این موضوع جنبه داخلی داشت و موضوع ضبط اموال مردی بود که بر ضد حکومت ملی مرکزی قیام کرده و موجب خرابی و ویرانی و قتل نفوس شده بود، مع الوصف، برای جلوگیری از بهانه جوئیهای دولتی روس و انگلیس، یکی از اعضاء وزارت خارجه را به جهت اطلاع سفارتین فرستادند و هیچیک از سفارتین مخالفتی نکردند نماینده

وزارت خارجه ضمناً ماموریت داشت که این مطلب را ابلاغ نماید که چنانچه دولتمن روس و انگلیس هر گونه نظر و ادعائی در خصوص این املاک داشته باشند منافعشان محفوظ خواهد بود.

پس از این که دولت و مالیه مطمئن شدند که دیگر از اشکال تراشیهای سفارتین فارغ خواهند بود، در تاریخ دوشنبه پانزدهم شوال از طرف شوستر هیئتی مرکب از شش دسته هفت نفری برای ضبط شش پارچه املاک شعاع السلطنه و سالارالدوله (چهار قطعه متعلق به اولی و دو قطعه متعلق به سالارالدوله) مأمور شدند. هر یک از این دسته‌های هفت نفری مرکب بود از یک نفر محاسب و یک صاحب منصب ژاندارم و پنج ژاندارم. این عده مأمور بودند که املاک مذکور را به نام دولت ضبط کرده در تصرف آورند. از همه این املاک بزرگتر پارک و عمارت شاهزاده بود در طهران که اثاثه بسیار گرانبها از مبل و فرش و تجملات داشت و دور این عمارت باغ بزرگی بود با دیوارهای ضخیم محکم. خانواده شاهزاده درین عمارت سکنی داشتند.

شوستر به مأمورین خود دستور داد که با کمال ملایمت و ادب رفتار کرده املاک را ضبط کنند و چنانچه ملک در اجاره اتباع خارجه باشد، رعایت احترام و مقررات را کرده درخواست کنند که ازین پس مال الاجاره را به صندوق دولت بپردازند.

روز پانزدهم شوال ساعت ده صبح، یکی از آن دستجات مخصوص مرکب از یک محاسب و دو مهندس و یک صاحب منصب و چهار نفر ژاندارم خزانه برای ضبط پارک شعاع السلطنه حرکت کردند. وقتی این هیئت به دربارک رسید، قزاق‌های ایرانی از ورود آنان ممانعت کردند. اما چون حکم هیئت وزراء در دست اعضا هیئت بود به داخل عمارت راه یافته اطافهارا باز نمودند و شروع کردند به نوشتن صورت اثاثه منزل.

چند دقیقه بعد دو نفر صاحب منصب روسی وارد شده به خشونت تمام به

اعضاء هیئت اعتراض کردند و گفتند که شما به هیچ وجه حق نداشته اید وارد باغ شوید و فوراً باید بیرون بروید. این دو صاحب منصب روسی در قونسولخانه بودند و به وسیله تلفن یکی از قزاقهای مأمور عمارت از آمدن دولتی‌ها مطلع شده خود را به سرعت به محل پارك رسانده بودند. در جواب صاحب منصب روسی، یکی از صاحب‌منصبان ایرانی به روسی گفت: «ما مأمور دولتییم و حکم رسمی برای توقیف اموال داریم!» ولی روسها خشن‌تر از آن بودند که حرف حساب به خرجشان برود و در پاسخ این مطلب ایرانیان را تهدید کرده گفتند چنانچه خارج نشوید به قزاقها فرمان خواهیم داد که شمارا گلوله ریز کنند و درحین گفتن این مطلب ده نفر قزاقهای روسی را صدا کرده امر به حمله به هیئت مأمورین ژاندارم نمودند و هر چه صاحب منصب ژاندارم خواست تلفن کند مانع شدند و چون ممکن بود مقاومت بیش از این منجر به تصادم و تیراندازی شود صاحب‌منصبان ژاندارم‌ها را جمع کرده از باغ خارج شدند با این حال هنوز روسها دست از تهدید برنداشته در تعقیب مأمورین تا آخر خیابان آمدند! مأمورین بلافاصله به عمارت خزانه داری آمده گزارش لازم را به مستر شوستر دادند و وی بلافاصله با سفیر دولت روس مسیو پا گلیوسکی کزیل با تلفن صحبت نمود و در ضمن صحبت و شرح جریان صبح گفت: «مطمئن هستم که جناب عالی خواهید دانست که این وضع سلوک و رفتار صاحب‌منصبان قونسولگری بکلی خلاف رسم و قاعده بوده است. تمنای دوستانه دارم که فوراً بفرمائید تا سربازان و نگهبانان روسی را از جلوی عمارت بردارند.»

ضمناً برای تأکید این مطالب کاغذی هم متضمن همین مطالب به سفیر روس فرستاد به این مضمون: «از آنجا که حکم کابینه وزرا حتمی الاجراست و مجبورم که آن را به مورد عمل بگذارم مقتضی دانستم که به شما اطلاع بدهم که ساعت ده فردا هیتی برای تصرف باغ مورد بحث فرستاده می‌شود. صمیمانه توقع دارم که اقدامی بفرمائید که موجب حدوث واقعه ناگواری نشود.»

حتماً خواننده عزیز تصور می‌کند که سفیر روسی تزاری از لحاظ تشریفات هم که بوده باشد پاسخ می‌دهد به آن تلفن گرام و نامه خزانه‌دار کل داده است. اما دولت تزاری نظریات دیگری داشت و به همین جهت حاضر نبود که هیچگونه حرف حسابی را بپذیرد چنانکه در مقابل اقدامات شوستر، ساعت یازده شب، جواب شوستر را با تلفن گرام بدین ترتیب دادند :

« آقای مورگان شوستر تلفون و مراسله شما واصل شد. دولت آباد ملکی است در اجاره دونفر از تبعه روس و هیچگونه اقداماتی درباره آنجا نباید بشود مگر آنکه ژنرال قونسول روس از تأمین منافع آنها مطمئن شده باشد. در این صورت یعنی مراعات صریح این شرط، از طرف سفارت روسیه از اقدامات دولت ایران درباره مستغلات شاهزاده شعاع السلطنه جلوگیری نخواهد شد و سفارت روس مسئولیت هرگونه دعاوی افراد تبعه روسی را بر شعاع السلطنه متوجه دولت ایران خواهد دانست. »

این بود جواب جناب وزیر مختار روس به خزانه‌دار کل ایران شوستر از پارك شعاع السلطنه صحبت کرده سفیر کبیر از ملك دولت آباد، خزانه دار درخواست کرده سفارت روسیه قزاق‌های روسی مستحفظرا از درخانه شعاع السلطنه که متعلق به دولت ایران است بردارد. مسیو پاکلیوسکی جواب می‌دهد که مسئولیت دعاوی شعاع السلطنه و افراد روسی به عهده دولت ایران است. به این ترتیب به هیچ يك از مطالب تلفنگرام و نامه خزانه‌دار کل جواب نمی‌دهد و مطالبی راجع به دولت آباد می‌گوید که اصلاً نه در مراسله نه در تلفن ذکر می‌شده بود.

فردای آن روز، دوباره به سفارت روس اطلاع دادند که امروز ساعت ده مأمورین به باغ شعاع السلطنه خواهند رفت. ولی باز هم وزیر مختار حرفی نزد و بالاخره مأمورین دوباره سر ساعت مقرر به محل پارك رفتند.

این دفعه هیئت مأمورین مفصل تر بود، مستر کرنز نماینده شخص خزانه دار و پنج صاحب منصب و پنجاه ژاندارم خزانه و ضمناً پنجاه ژاندارم دولتی با سه نفر از صاحب منصبان خود همراه این هیئت بودند و ریاست کلیه این افراد را مستر مریل معاون مستر شوستر داشت. مستر شوستر به افراد هیئت توصیه کرد که تا آنجا که ممکن است به زور و قهر متوسل نشوند و سعی کنند که با مسالمت و آرامش کار تمام شود و در صورتی که مستحفظین باغ جلو گیری کرده دست به اسلحه برند نباید از طرف افراد هیئت در تیر اندازی پیشدستی شود. اما در هر صورت حکم یعنی تصرف خانه باید به صورت عمل در آید.

دستور قطعی بود و ژاندارمها و مستشاران آمریکائی حرکت کردند. اما با این همه، قبل از آنکه کار را عملی کنند، مستر کرنز و مستر مریل بایک صاحب منصب که به زبان روسی آشنائی داشت به قونسولگری روس رفته بامسیو پاخیتانوف ژنرال کونسول جریان امر را در میان نهادند.

مسیو پاخیتانوف نمونه کامل و تمام عیار یک مأمور دولت استعماری بود و شاید اگر در میان تمام مأمورین دول استعماری بخواهند نمونه درست و حسابی و به اصطلاح «سمبل» خشونت و استعمار بخواهند بیابند محققاً یکی از آن ها همین پاخیتانوف است. مسلماً صحبت با چنین شخصی فایده نداشت و او که خود قزاقها را در خانه شعاع السلطنه گذاشته بود حاضر به برداشتن آنها نشد و جداً امتناع کرد از این روی مستر کرنز به او گفت در این صورت، تصرف باغ به زور هم که شده باشد اجرا خواهد شد.

پس ازین اتمام حجت ها، ژاندارمهای دولتی باغ را محاصره کردند و چون قزاقها ممانعت نمودند، ژاندارمها از در دیگر داخل باغ شده قزاقها را محاصره نمودند و تقاضا کردند که قزاقها اسلحه خود را زمین گذارده به سلامت مرخص شوند و همین طور هم شد و بدون جنگ باغ به تصرف مأمورین ژاندارم در آمد و بلافاصله

شروع به برداشت صورت ائانه و میل و اموال پارك كردند و بسا كمال ملائمت بسا افراد خانواده كه اعتراض وبی قراری می نمودند رفتار نمودند . چند ساعت بعد دونفر صاحب منصب روسی بالباس رسمی و مسلح به همراهی ایوب خان سرهنگ قزاقخانه به درباغ آمدند ولی ژاندارم ها آنها را راه ندادند و تهدید ایشان را نشنیده گرفتند آنها هم راه خود را گرفتند و رفتند .

وزیر مختار و ژنرال کنسول باهم مخالفتند!

پیش گفتیم كه قسمت دیگر از املاك شعاع السلطنه در قریه دولت آباد و منصور آباد بود و باز هم گفتیم كه وزیر مختار روس راجع به دولت آباد چه گفته بود ، با این حال باید گفت كه حتی تلفن وزیر مختار هم كاری صورت نداد و در دولت آباد به منصور آباد هم صاحب منصبان روسی از طرف ژنرال كنسول لگاری روسیه با خشونت هر چه تمام تر رفتار كردند. آنچه باید در این جا تذكار داد اینست كه وزیر مختار روس با گلبوسکی كزیل با تمام سختی و خشونت و روش تزاری دیپلماتیكی خود باز در مقابل پاختانوف فرشته بی گناهی بود و نسبت به كارهای ژنرال كونسول هیچگونه موافقت نداشت و وی در همان روز اول دخالت در موضوع اموال شعاع السلطنه تو بیخ كرد ، ولی پاختانوف سر خود همچنان به كار خویش مشغول بود و گزارشهای سیاسی خود را مستقیم می فرستاد و با این كه دادن گزارش سیاسی به وزارت خارجه روسیه كار وزیر مختار بود ولی چون روح دربار و كابینه سن پترزبورك با این گونه گزارشهای سرتا پسادروغ و استعماری تمایل بیشتری داشت ، هر رطب و ریا بسی كه پاختانوف این می نوشت ایشان می پذیرفتند و گزارش دروغ و خلاف قاعده او را بر گزارش های سیاسی وزیر مختار ترجیح میدادند . پاختانوف این قدر به واسطه خشونت و حرکات مفتضحانه خود منفور بود كه حتی هیئت سیاسی خارجی (كوردیپلماتيك) هم به او بی اعتنائی می كردند به حدی كه سر جارج باركلی از پذیرائی دوستانه او هم خودداری می كرد

و کار به جایی رسیده بود که وزیر مختار روس هم در مجلس رقص (بال) سالانه سفارت او را دعوت نکرد در صورتی که کلیه نمایندگان سیاسی خارجی با خانواده خود در آن جشن دعوت داشتند. یاختیانوف هم در عوض با دادن گزارشهای دروغ به سن پترزبورگ از طرز کار وزیر متبوع خود شکایت می کرد.

دولت آباد و منصور آباد و چیز

مأمورین دولتی پس از رسیدن به دولت آباد حکم خود را دائر به تصرف ارائه نموده ملکه را تصرف کرده وارد عمارت دولت. دولت آباد شدند هنوز چند دقیقه نگذشته بود که دو نفر صاحب منصب قونسولگری روس با پانزده نفر قزاق روسی ناگهان وارد عمارت شدند. یکی از صاحبان روس يك دست صاحب منصب ایرانی را گرفته و يك قزاق دست دیگرش را و لباسهای او را گشتند که اسلحه نداشته باشد، سپس او و زاندار مهارا در اطافی محبوس نموده نگهبان برای ایشان معین کردند و در منصور آباد هم همین طرز عمل کرده به طرف شهر حرکت کردند، در حالی که صاحب منصبان دستگیر را در کالسکه جا داده و زاندارها را بر الاغ نشانده بودند و همه را به قونسولگری روس آوردند. در قونسولگری به افراد دولتی گفتند که شعاع السلطنه و سالار الدوله تبعه روس هستند و نباید درباره ایشان کوچکترین اقدامی بکنید! سپس اسلحه آنها را داده همه را مرخص کردند.

تنها جایی که زد و خوردی نشد و پیشامد غیر مترقبه ای روی نداد در چیز بود که بدون سروصدا به تصرف مأمورین دولت درآمد.

عکس العمل نوکران تزار

در روز بعد از تصرف پازک، پتروف Petroff و هیلدبراند Hildebrand ویس قونسولهای روسیه با قزاقهای خود به دریا غرقه و به مأمورین ایرانی از هیچگونه فحاشی و تهدید و توهین فرو گذار نکردند و غرض این بود که مأمورین

ایرانی نیز جواب گفته و پس کونسولها به عنوان این گسه بدیشان توهین شده و توهین بدیشان توهین به دولت امپراطوری تزاری است بتوانند اقدامات شدید تری بکنند. ولی مأمورین ایرانی طبق دستور، هیچگونه حصری نزدند و مأمورین استعماری بی آنکه نتیجه‌ای بگیرند مراجعت کردند و گزارشهای دروغ بهوزارت خارجه فرستادند و روزنامه های روسی براساس همین گزارش نوشتند که مستشاران آمریکائی مذاکره و باقونسولگری روس راقطع نموده خود سر به تصرف پارك پرداختند و غرض آنان از «مذاکره» ملاقات خصوصی مستر کزنز و مستر موریل با پاختانوف بود که شرح آن گذشت و این مذاکره جنبه رسمی نداشت و صرفاً دوستانه و خصوصی بود و تازه عدم توافق و زورگویی از طرف روسها بود.

دیپلوماسی استعمار

خواه وزیر مختار راضی بود خواه ناراضی، به نام دولت روس عملی بسیار خشن و به قول سرجارج بارکلی «اقدام جنون آمیزی» شده بود و اینک وقت آن بود که درانظار مردم دنیا یاطل را درلباس حق و زور در لفاقهٔ مصلحت و تجاوز را مقتضیات وقت جلوه دهند، پاگلیوسکی کزپل از زرکنده به پاختانوف تلفن کرد که علت مداخله در کار پارك چه بوده و آیا علتی برای این موضوع داشته‌اید یا نه؟ جنرال قونسول جواب داد دلایلی موجود است.

وزیر مختار گفت: چنانچه این دلایل کافی نباشد بهتر است مستمسکی برای خود تحصیل کنید. زیرا خزانه‌دار از این اقدام شکایت نموده. پاختانوف جواب داد «بعضی نوشتجات را خواهم فرستاد.»^۱

سند مجعول

پیش از اینها، یعنی در هنگام استیلای مجدد میلیون بر اوضاع و فتح طهران

۱- این مکالمه تلفنی را یکی از ایرانیان باسرف شنیده بخزانه‌دار اطلاع داده بود.

ملك منصور میرزا شعاع السلطنه برای تحت فشار گذاشتن دولت جوان مشروطه سندی به بانك داده بود که بموجب آن بانك بتواند دو بیست و پنج هزار تومان از دولت مشروطه بگردد به این عنوان که شاهزاده شعاع السلطنه آن مبلغ را به بانك بدهکار است ، این سند به اندازه ای مجعول و بی حقیقت بود که حتی وزیر مختار انگلیس هم در این مورد جانب ایران را گرفته از حق دولت ایران در برابر سند مجعول دفاع می کرد !

پاخیتانوف هم این سند مجعول را بهانه کرد که شعاع السلطنه به بانك روسیه مقروض است و بارك او در گرو این رهن در اختیار بانك روس خواهد بود .

حقیقت چه بود

حقیقت این بود که گذشته از این که شاهزاده به بانك روس بدهکار نبود مبالغی هم از بانك طلب داشت ، یعنی مقداری معتابه پول در آن بانك داشت و این مطلب را افراد فداکار ایرانی از گوشه و کنار تحقیق کرده حقیقت را کشف نموده به شوستر اطلاع دادند و بدین ترتیب شوستر سوادى از اصل وصیتنامه شعاع السلطنه که قبل از حرکت از ایران نوشته بود به دست آورد و در کتاب خود هم این قسمت را ذکر کرده و ما از آن کتاب عیناً نقل می کنیم :

ترجمه قسمت چهارم و ششم وصیتنامه شاهزاده شعاع السلطنه :

« تا این تاریخ مبلغ شانزده هزار تومان به حساب جاری در بانك استقراضی روس دارم و قریب بیست هزار تومان در بانك شاهی . اما به علت اختلاف فیما بین ، این وجوه را بدون قانون به من نداده و در بانك نگاه داشته اند . پس از من ، باید کسانی که وصی من هستند در گرفتن آن جدیت کنند و مانع شوند از این که حق صغار من از میان برود .

قسمت ششم وصیتنامه راجع به فروض شاهزاده است بدین ترتیب :

« قروض من تا این تاریخ عبارتست از يك فقره سند به مبلغ چهل و شش هزار تومان که به مادرم نزهت السلطنه مقروضم و ازین مبلغ سه هزار تومان پرداخته‌ام و باقی بر ذمه من است . غیر ازین قرض ، قرض دیگری ولو يك دینار به هیچ کس ندارم و هر کس درین موضوع سندی ارائه کنند بکلی مجعول و از حیث اعتبار ساقط است . »

طرز رفتار دولت روس در مورد استخدام مازور استو کس که در گذشته به تفصیل ذکر شد و در مورد پارک شعاع السلطنه و ارائه سند مجعول و سکوت دولت انگلستان خود نشان می‌داد که دولت تزاری در صدد حمله دامنہ داری است برای انجام مقاصد خونخوارانه خویش در ایران و این همه برای بهانه جوئی است آن‌هم بهانه جوئی گرگ از بره .

فرقه دموکرات مجلس خوب می‌دانست که حال چیست ، ولی برعکس اعتدالیون بانمی‌دانستند یا صلاح نمی‌دیدند که مقاومت کنند . اینک به نقل قول یکی از افراد اعتدالی می‌پردازیم تا میزان و نوع فکر اعتدالیون نیز در دست باشد :

« اعتدالیها و هیئت وزراء از نظر تشبثات خارجی به خصوص درباره شعاع السلطنه معتقد نبودند که رأی مجلس لامحاله در آن روزها اجرا شود . زیرا شعاع السلطنه یکی از تحت‌الحمايه‌های روسها بود و همین نظر اعتدالیها معتقد بودند که نباید به ضبط اموال شعاع السلطنه مبادرت شود زیرا درین صورت کار از پرده بیرون می‌افتاد ، دمکراتها به رویه خود که همواره می‌خواستند اختلاف کلمه بین هیئت دولت و شوستر ایجاد کنند شوستر را اغوا و این تحت‌الحمايه‌گی را که واقعا حرف زوری بود واهی هم قلمداد کردند . چنانکه می‌دانیم تا این وقت هر دفعه که دولت با این قماش کارها مواجه می‌شد کوتاه می‌آمد که پرده از روی کار برداشته نشود ! درست است که مالیات دولت وصول یا اوامر مجلس اجراء نمی‌شد ولی ضدیت علنی هم در کار نمی‌آمد و این اولین وهله بود که درین کار اقدام جدی به

عمل آمده امر مجلس به اجراء رسیده بود . دمکراتها این موضوع را که نتیجه مشورت یا بهتر بگوئیم اغوای آنها بود فتح نمایان دانستند .

سفارت روس در ضمن مذاکره با وثوق الدوله وزیر خارجه ازین سوء رفتار شکایت کرد . وزیر خارجه در مجلس سری و کلا را از مذاکرات سفارت مسبوق کرده جریان آنرا گفت . بازدموکراتها که درین مورد از حیث اصول هم حق با آنها بود هو و جنجال راه انداخته نگذاشتند اکثریت بلك جوری سرکار را هم بیاورد^۱

شرح فوق با اینکه نسبة به طرفداری از نظر اعتدالیون است با این حال حق دموکراتها را ضایع نکرده و به خوبی می‌رساند که دموکراتها از سیاست زیر جلی و دست عصا راه رفتن در مقابل روسها متنفر بودند . بلکه میل داشتند مرد و مردانه بایستند یا حرف خود را به کرسی بنشانند یا دولت روس یکباره هرچه می‌خواهد بکند زیرا برخلاف اعتدالیون می‌دانستند که مطامع روسها حدی ندارد و از نرمی در مقابل روسها جز این که بر اقدامات خشن آنان افزوده شود نتیجه‌ای به دست نمی‌آید . به هر حال این مقدمات ظاهراً و تمایل روسها به اشغال ایران باطناً سبب شد که دولت روس اولتیماتوم ۴۸ ساعته دیگر و سرانجام مجلس دوم بر اثر مخالفت با این اولتیماتومهای بی‌اساس و متکی به زور تعطیل شد .

طرز کار شوستر

راجع به حسن نیت شوستر و استقامت عجیب وی در کار و دلسوزی بیش از حد انتظاری که این خارجی منصف در کار مملکت ما به خرج می‌داد سخنها گفته شده و بیان آن شاید تکرار مکررات باشد ، ولی چون اکنون ذکری از وی در میان است بیهوده نمی‌بینم که درباره طرز کار وی نیز کلمه‌ای چند بنویسم .

۱- تلخیص از کتاب شرح زندگانی من جلد دوم ص ۵-۵۰۳

محل اقامت شوستر در پارك اتابك تعیین شده بود ، برای اطاق کار و دفتر او اطاقهای سمت راست تالار تخت مرمر را فرش کرده بودند مترجمی شوستر با جوانی موسوم به میرزا محمودخان بود که بعدها به نام محمود پدر شهرت یافت .

شوستر و وجه استقراضی

قروض گذشته دولتها نتوانسته بود کاری انجام دهد و بار دیگر احتیاج به استقراض احساس گردید و با هزاران زور و زحمت از انگلیس مبلغ يك میلیون لیره به قرض گرفته شد ، ولی انگلیسیها سعی بسیار داشتند در این کسه در مصرف پول نظارت داشته باشند و برای این منظور خود برنارد بلژیکی را نامزد کرده بودند . خوانندگان عزیز اگر هم به تاریخچه ورود بلژیکی ها به ایران وارد نباشند ولی خبث طینت آنان و توهین ایشان را به شعائر مذهبی مملکت مادر او آخر مظفرالدین شاه می دانند و اطلاع دارند که چگونه نوز بلژیکی به لباس اجل عمامه در آمد و در مجلس «بال کستومه» شرکت نمود و چگونه این عکس به دست سید عبداله بهبهانی افتاد و سید آن را وسیله مهمی برضد دربار مستبد قاجاری تشخیص داده شروع به مبارزه نمود .

مرنارد از همان قماش مردم بود و هر قدر مردم نسبت به او بدبین بودند و او را عامل سفارتین می دانستند وی بیشتر در ابراز نوکری به چاکران تزار و خدمتگزاران امپراطور ماوراء بحار سعی می نموده و علت اصرار انگلیس هم در نظارت مصرف وجه استقراضی و نامزد کردن مرنارد اطمینان خاطری بود که از این مرد نمك شناس ا داشتند و بالاخره مجلس دوم مقاومت سختی نشان داد و با شرکت مرنارد در نظارت مخالفت کرده شوستر را مورد اطمینان تشخیص داد و شوستر نیز تا وقتی که بود بر اثر حسن اداره کارها و تصمیمات بجای و درست او و سایر همکارانش وجه استقراضی را دست نخورده نگاهداشت . چون اطاقهای جنب تخت مرمر برای اداره خزانه

گنجایش نداشت چند حیاط از حرمخانه ناصرالدین شاه وصل به عمارت خورشید برای محل کار شوستر معین شد و وی عبدالرضاخان نامی را که اصلاً انگلیسی بود به معاونت محاسبات و منتخب الدوله را به ریاست دفتر خزانه داری کل و میرزا عیسی خان فیض را به معاونت مالیاتهای غیرمستقیم (تحدید ترابک، باندرل مشروبات مالیات نواقل و ذبایح و اداره مالیه تهران) و میرزا عبداللهخان مستوفی را به ریاست مالیات مستقیم گماشت .

تمرکز حسابها

اولین اقدام شوستر این بود که به کلیه امناء مالیه و پیشکاران ایالات تلگرافی دستور داد که هر روز کلیه مالیات وصولی را به بانک شاهی محل و چنانچه بانک نبود به تجارتخانه تومانیانس یا تجارتخانه دیگر تحویل داده سرهفته میزان وجوه به حساب ریخته شده را گزارش دهند و هر چه از طرف دولت حواله صادر شود باید از بانک یا تجارتخانه‌ها گرفته و به مصرف وجوه حواله شده برسد و بدین ترتیب روش قدیم در نگهداشتن وجوه مالیات در ادارات مالیه منسوخ گردید .

البته این ترتیب ساده تر و برای مردم بی نظر راحت تر بود ، ولی بعضی از امناء مالیه و پیشکاران این دستور را اطاعت نکرده برای شوستر و همکارانش ایجاد زحمت کردند .

از جمله این اشخاص میرزا ابراهیم خان معتمد السلطنه پدر قوام السلطنه و وثوق الدوله بود که سمت پیشکاری آذربایجان داشت و «جنابش» بهیچ وجه حاضر به اجراء دستور خزانه دار کل نگردید .

بالاخره این موضوع این قدر دنباله پیدا کرد که شوستر و همکارانش را خسته کرد و سرانجام شوستر تصمیم گرفت او را از پیشکاری آذربایجان معزول نماید . وقتی قلم روی کاغذ گذاشت که امضاء کند عبدالله مستوفی جلو دست او را

گرفته گفت این شخص پدر وثوق الدوله وقوام السلطنه است شوستر امضاء پر اعتبار خود را زیر کاغذ گذاشته گفت : چون پدر این نفوست ، زودتر امضاء می کنم . « عبدالله منوفی به او گفت که با این عمل ماضدیت این دو نفر را که سابقاً وزیر و اکنون از منتقدین هستند برضد خویش تیره دیده ایم . شوستر گفت . اینها ضعف نفس است که من از آن گریزاتم و تا این سخنی هارا نکنم نمی توانم کار این کشور را سرو سامان بدهم »

این طرز فکر و روش کار شوستر بود ، پس بنا بر این تعجب نخواهید کرد وقتی که رفتار شوستر را بنا نمایندگان سیاسی خارجی آن طور صریح و تند و شجاعانه می بینید . شوستر جناب پیشکار را از مسند خود به دور کرده یکی از همکاران خود را به نام لو کفر برای تفتیش امور مالی در دو ساله اخیر به آذربایجان فرستاد رفتن وی بدون سرو صدا صورت گرفت و روسها ابتدایحی گونه صحبتی درباره او نکردند و تنها چند هفته بعد که دولت روس بنای بهانه جوئی نهاد یکی از موارد اعتراض ایشان این بود که چرا لکفر انگلیسی باید به آذربایجان که طبق قرارداد ۱۹۰۷ جزو منطقه روسهاست و طبق قرارداد نباید نفوذ انگلستان در آنجا باشد وارد شود .

این عمل بسیار جایزانه بود و تنها دول مقتدری که می خواهند راهی برای دخالت در امور کشوری بیابند بدین بهانه دست می زنند ورنه هیچ عقل سلیمی و هیچ منطق ساده ای هم نمی تواند این امر را بپذیرد چه اولاد دولت و ملت ایران قرارداد جابراته ۱۹۰۷ را به رسمیت نشناخته بود و چه در مجلس چه در هیئت وزراء همیشه از شناختن قراردادی در باره ایران بدون شرکت ، نمایندة این دولت تحاشی نموده بود و در ثانی بر فرض صحت چنین امری ، چون طهران جزو منطقه روس بود و لو کفر هم ابتدا در این شهر مشغول خدمت بود ، پس رفتن وی به آذربایجان انتقال از نقطه ای در منطقه روس به نقطه دیگری در همان منطقه شمرده می شد و این امر دیگر موجهی برای اعتراض نداشت .

به علاوه شوستر مجبور بود . چه لو کفر به مناسبت طول اقامت در ایران زبان فارسی را می دانست و این امر خود کمک بزرگی به نظر شوستر در اصلاح مالیه بود و دیگری را به مناسبت منع روسها نه می توانست به آذربایجان بفرستد نه بدین شرایط کسی را پیدا می کرد .

قانون معروف به ۴۳ جوزا

در طی ورود شوستر و جریان کار او قبلا ذکرى از قانون اختیارات ۴۳ جوزا گردیم چون این قانون از هر لحاظ شایان اهمیت است و نماینده اختیارات کامل و اطمینان کلیه و کلاء مجلس از اعتدالی و دموکرات نسبت به شوستر می باشد قسمتهای مهم آن را در این جا نقل می کنیم .

ماده يك - خزانه دار کل ممالک محروسه ایران مأمور نظامات مستقیم و واقعی تمام معاملات مالیاتی و پولی دولت ایران است و این معاملات شامل اخذ تمام عایدات از هر قبیل و تفتیش محاسبات و مخارج دولتی می باشد .

ماده چهارم - بعد از دایر نمودن تشکیلات مرکزی به مجرد این که وضع مملکت اجازه بدهد خزانه دار کل تشکیلاتی که برای اداره کردن مالیات در هر یکی از ولایات لازم بداند برقرار خواهد نمود .

ماده پنجم - خزانه دار کل مأمور نگاهداری محاسبات خزانه مملکت است و هیچیک از مخارج دولتی بدون امضاء یا حواله اعتباری او پرداخته نخواهد شد .

ماده هشتم - خزانه دار کل به فوریت ممکنه بودجه دولت علیه را برای پیشنهاد به مجلس شورای ملی باید تهیه نماید و تمام وزارتخانهها و مستخدمین دولتی مکلفند که بدون تأخیر بامشارالیه کمک و مساعدت نمایند .

ماده نهم - خزانه دار کل مکلف است هر نوع صرفه جوئی که مقتضی باشد در مصارف دولتی و ادارات رسمی به عمل آورد و ایسن یکی از تکالیف حتمیه

مشارالیه است .

ماده یازدهم - خزانه دار کل تفیث و تحقیقات لازمه در اصلاح قوانین موجوده مالیّه و ایجاد منابع جدیدّه عایدات که مقتضی و مناسب دولت باشد خواهد نمود که به توسط هیئت دولت به مجلس شورای پیشنهاد شود .

ماده دوازدهم - اختیار اجزای اداراتی که به موجب مواد فوق در تحت ریاست خزانه دار کل دایر می شود با خود مشارالیه است .

این مواد در روز شنبه دهم و یکشنبه یازدهم و دوشنبه دوازدهم جمادی الثانیه ۱۳۲۹ در کمیسیون با حضور وزیر مالیه و وزیر عدلیه و معاون وزیر مالیه و معاون شوستر مورد بحث قرار گرفته به مجلس پیشنهاد شد و در روز ۱۵ جمادی الثانیه (سیزدهم ژون ۱۹۱۱) با کثرت ۶۰ رای مورد تصویب و کلای ملی قرار گرفت و شوستر به استناد آن مشغول کار شد .

گاه برای اتومبیل ، روغن برای شتر

شوستر در کتاب خود مفصلاً از طرز کار ادارات مالیه ایران و وضع گرفتن مالیات و خرج تراشی های روسا و توقعات بی مورد عمر و زید نوشته و اینجا مجال بحث آن نیست اما بی مناسبت نمی دانیم که دوسه مورد خوشمزه از طرز کار و نوع توقعات ارباب رجوع را که شوستر خود نقل کرده بنویسیم .

یکروز برای شوستر حواله ای صادر گردید و در طی آن تقاضا شده بود که برای قیمت روغن و رفع احتیاج شترهای شاهی و گاه به جهت اتومبیل اعلیحضرت وجهی مقرر شود .

بدیهی است همچنان که برای خواننده عزیز این مطلب مورث تعجب است برای بیچاره آمریکائی غریب این مملکت نیز تعجب آور جلوه می کرد . بعد معلوم شد که برای جلوگیری از ریختن پشم شتر و ممانعت از ابتلای

حیوان به مرض خارش روغن مخصوصی به کار می‌رود و مستخدمین کالسکه خانه شاهی من جمله شوهر اتومبیل شاه نیز در ضمن مواجب مقداری علیق و گاه نیز می‌گیرند و چون کلیه مخارج به امضای خزانه دار بود از وی تقاضای امضاء حواله روغن شتر و گاه اتومبیل را کرده بودند .

خسارت پرت شدن از الاغ

داستان دیگری که شوستر نقل کرده، این که يك روز مستوفی وزارت داخله حواله‌ای به وی رجوع کرد . پس از ارائه مطلب و ترجمه معرفی نامه و علت مطالبه بیچاره خزانه دار فهمید که «سید فتح‌الله از الاغ پرت شده و پایش شکسته است و وزیر داخله این موضوع را تأیید و تصدیق کرده و برای جناب «سید پا شکسته» تقاضای صد تومان خسارت نموده است.

حق القدم دوسیاچ

يك روز دو نفر سیاح فرانسوی به طهران آمده با نایب السلطنه ملاقاتی کردند و دو روز بعد از طریق وزارت خارجه حواله‌ای به عنوان خزانه دار صادر شد که طبق امر حضرت والا نایب السلطنه صد تومان به آن دوسیاچ داده شود.

جناب ناصر الملك از کیسه ملت بوسيله «خلیفه» آمریکائی حاتم بخشی فرموده بودند. «خلیفه» نیز چون وقت دیر بود ونمی‌شد برای علت این «گدائی فرنگی» از سفارت توضیحی بخواهد، دست در کیسه کرد. ولی بعد به وزیر خارجه توضیح داد که برای پرداخت وجه فقط مجوز قانونی باید باشد.

طرز استفاده از اختیارات

درست فهمیدن معنای آزادی و مشروطیت و فداکاری موجب خرج و مستلزم

گذشت مالی است و این مطلب باعث «ضرورته» می‌شود. عده‌ای از بررگان قوم و متمولین آن روزگار مثل زمان خود ما، از پرداخت مالیات استکفاف می‌گردند و چون در وقایع مشروطیت فی الجمله از این پهلو به آن پهلو شده بودند توقع داشتند که دیگر مردم بدبخت طبقی برداشته و چشه‌های چهل پنجاه منی ایشان را در طبق روحی سر گذاشته حلوا حلوا کنند. پرواضح است با این همه توقع وقتی می‌دیدند که خزانهدار امریکائی از ایشان انتظار دریافت مالیات دارد، بی‌نهایت از رفتار گذشته خود در خدمت به مشروطه پشیمان شده برفقدان اصول استبداد و روش سابق که نورچشمی و آقا زاده‌ها را از پرداخت عوارض و مالیات مصون می‌داشت، تاسف‌ها می‌خوردند و سعی می‌کردند با کشیدن خدمات خود به رخ مردم از پرداخت مالیات اراضی و سبعة شخصی‌شانه خالی کنند یکی از این رجال خدمتگزار شاهزاده عبدالحمین میرزا فرمانفرما بود.

فرمان فرما که از روزگار استبداد تا دوران مشروطه همه وقت هستی و نیستی خود را برای ملت و مملکت فدا کرده بوده با این که چیزی جز مقداری املاک مختصر در عراق و کرمانشاهان و رامین و فارس و آذربایجان و سایر نقاط نداشت مورد توقع شوستر قرار گرفت و چون کار از خواهش به اصرار و تهدید کشید، حضرت والا به سراغ مقام ریاست وزراء رفته از صمصام السلطنه در حل این مشکل تقاضای کمک نمود. و اظهار داشت پس از آن همه خدمات به مشروطه و وزارت جنگ و سرداری قشون سزاوار نیست که يك «خارجی!» از او توقع مالیات داشته باشد. نجفقلی خان صمصام السلطنه که اظهارات شاهزاده را شنید و به خصوص وقتی اشکهای حضرت والا را مشاهده کرد دلش بر حال او سوخته وی را به شوستر معرفی کرد و خدمات او را یادآور گردید و هیئت وزراء نیز به اشاره مقام ریاست «داد نامه‌ای» نوشت تا موقع «تحقیق کامل در اطراف تمکن و لزوم یا عدم لزوم پرداخت مالیات شاهزاده عبدالحمین میرزای فرمانفرما را از پرداخت مالیات معاف

داشتند»، اما شوستر این مطلب را نپذیرفت و به شاهزاده که خود حامل نامه هیئت وزراء بود گفت یا شما با پرداخت مالیات علاقه و دلبستگی خود را به مشروطیت و وطن ثابت کنید یا دستور می‌دهم که انبارهای شما را مأمورین خزانه ضبط و تصرف کنند. شاهزاده بالاخره به هر ترتیبی بود از این طرف و آن طرف مالیات دولت را فراهم کرد و پرداخت.

میرزا احمد خان علاء الدوله

سابقاً درباره علاء الدوله شرحی نوشتیم و گفتیم که وی نیز از پرداخت مالیات خودداری می‌کرد و حاضر نبود سهمی را که اداره خزانه به عنوان مالیات او معین کرده بود و حتی مأموران خزانه را که بخانه آورفته بودند به وضع مفتضحانه‌ای بیرون کرد. شوستر بلافاصله رئیس مأمورین خزانه داری را با پنچ ژاندارم فرستاد که مالیات را وصول کنند یا اینکه علاء الدوله را توقیف نمایند. علاء الدوله که کار را سخت دید از دردیگر منزل خارج شده نزد صمصام السلطنه به شکایت رفت و باحال گریه از خشونت و وحشیگری مأمورین خزانه که مزاحم شخص شخص میرزا احمد خان شده بودند تظلم نمود و رئیس الوزرا که تحت تأثیر اشک و آه حضرت والا قرار گرفته بود به امیرمجاهد بختیاری دستور داد تا با کمک افراد بختیاری از میرزا احمد خان رفع زحمت کنند.

امیرمجاهد نیز به اتفاق پسر علاء الدوله دسته‌ای از سواران بختیاری را بر سر مأمورین ژاندارم خزانه ریخته آنان را تا می‌خوردند با چوب کتک مفصلی زدند و تفنگهای ایشان را هم گرفتند.

صمصام السلطنه روز دیگر کتباً به خزانه دار کل جریان شرح داد و شوستر جواباً نوشت که علاء الدوله فوراً باید مالیات را بپردازد. رئیس الوزراء هم معذرت بخواهد و مرتکبین جسارت نیز مجازات شوند. صمصام السلطنه که به کار زشت خود واقف شده بود. در هیئت وزراء معذرت خواست و کتباً نیز اظهار پشیمانی

نمود و گفت چون علاء الدوله با چشم اشک آلود به خانه من پناه آورد و من پیرمرد معمر تند مزاجی هستم از حال طبیعی خارج شدم.

علاء الدوله تفتنگها را جلو چشم مردم به ژاندارمها مسترد داشت و تمام مالیات مورد مطالبه را نیز پرداخت و شوستر ارزش اختیارات قانونی خود و هم-چنین شایستگی شخصی خود را برای داشتن چنان اختیاراتی ثابت نمود اما حیف که دیر شده بود و همان روز که این واقعه اتفاق افتاد اولتیماتوم اول دولت روس به وزیر خارجه ایران تسلیم گردیده بود.

اولتیماتوم اول روس

روز دهم ذیقعده سال ۱۳۲۹ بود که وزیر مختار روس پا کلبوسکی کزبل به وزارت خارجه ایران مراجعه کرد و از طرف دولت روسیه تزاری شفاهاً ابلاغ نمود که دولت ایران بلافاصله ژاندارمهای خزانه را بر دارد و از اقدام به گماردن ژاندارمها و هتک شرف از صاحب منصبان قونسولخانه، رسماً معذرت بخواهد. ولی هرچه وزیر خارجه ایران خواست به جناب وزیر مختار بقیماند که دولت ایران در این قضیه مرتکب خطائی نشده و تصمیمی که در بسازه یکی از اتباع خود گرفته به دولت روسیه ربطی ندارد پا کلبوسکی کزبل نخواست بفهمد و حتی نامه وزارت خارجه ایران را نیز پس فرستاد امر جالب توجه این که مراسم وزارت خارجه را سفارت روسیه قبل از این وقایع گرفته و رسید داده بود و ثوق الدوله در پاسخ وزیر مختار دولت بهیه روسیه که میخواست بلافاصله جواب مثبت یا منفی دسته گل به آب داده را بگیرد گفت در امری بدین اهمیت بدون مذاکره با هیئت دولت نمی-توان جواب داد.

دو روز کابینه صمصام السلطنه برای این موضوع تشکیل جلسه داد بالاخره از خود شوستر پرسیدند که چه نظر دارد. وی گفت اگر چه مطالبات دولت روس

ظالمانه و بدون جهت است. اما دولت ایران چنانچه علاقمند به حقوق خود و در استقلال خویش مصر و ثابت باشد در کار بسیار مشکلی افتاده است. البته شوستر نخواسته بود که صریحاً اظهار نظری کند. ولی کابینه هم نظر تلویحی او را پذیرفته روز چهاردهم ماه ذی‌قعدة یکی از صاحب منصبان محترم وزارت خارجه را برای بیان جواب شفاهی اولتیماتوم روس به سفارت تزاری فرستاد و وی از طرف دولت ایران اظهار کرد که دولت ایران در قضیه باغ شعاع السلطنه تحقیق کامل خواهد کرد.

این جواب نسبتاً خشک دولت ایران و لحن مقالات شدید و تند روزنامه‌ها برضد اولتیماتوم و حق کشیهای دولت روس و مأمورین سفارت بهیه، در دولت تزاری روسیه بسیار تأثیر بدی نمود و این بار روز نوزدهم ذی‌القعدة مسیو گیرس Giers منشی امور شرقی فونسلگری روس به وزارت خارجه مراجعه کرد و مطالبی را که چند روز پیش آقای وزیر مختار شفاهی بیان کرده بود، کتباً به دولت پیشنهاد کرد و ۴۸ ساعته تقاضای جواب نمود و در پایان گفتار خود تهدید کرد که اگر بعد از ۴۸ ساعت جواب نرسد دولت روسیه روابط سیاسی خود را با دولت ایران قطع خواهد کرد. دولت ایران سخت در بن بست افتاده بود و زمامداران وقت به جای آنکه با کمال شرافت از حق مشروع و استقلال و حیثیت سیاسی کشور دفاع کرده صریحاً جوابی درخورشون پرافتخار کشور ایران بدهند، از ترس جان و مقام خود به تکاپو افتادند و چون هیچ راه مفری نداشتند ننگ مشورت با دولت اجنبی دیگری را پذیرفتند و با وزیر خارجه انگلیس مشورت نمودند. سرادوار دگری وزیر خارجه هم، که با وجود عهد نامه ۱۹۰۷ میلادی ریش در گرو سیاست روس داشت، توصیه کرد که بلافاصله اولتیماتوم دولت روس را بپذیرند و بر طبق رضای دولت روسیه رفتار کنند و قول داد که در صورت معذرت خواهی رسمی، فشون روس از ایران خارج خواهد شد.

صمصام السلطنه هم چوب را خورده بود هم پیاز را. یعنی هم مجبور به قبول

اولتیماتوم شده‌هم با دولت خارجی به ننگ مشورت تن در داده بود. رئیس الوزراه هم به‌خزانه دار کل نوشت که ژاندارمهای خزانه را از باغ شعاع السلطنه بردارد شوستر این حکم را رد کرد و گفت من وقتی به‌ضبط و مصادرهٔ املاک شعاع السلطنه اقدام کردم که حکم هیئت وزراء در این خصوص به‌خزانه‌داری کل صادر شد اکنون نیز تا وقتی که حکم به امضای هیئت وزراء یعنی کلیهٔ اقراد کابینه نرسد از اقدام به مفاد آن معذورم .

در همین موقع که ۴۸ ساعت وقت اولتیماتوم تمام شده بود، دولت روس به وزارت خارجه اطلاع داد که روابط سیاسی دولتین قطع شده. ولی روابط تجارتنی برقرار خواهد بود .

اعضاء کابینه که وضع را سخت دیدند، در قبول نصیحت وزیر خارجهٔ منصف و مشفق! انگلستان متفق شده، حکمی برای برداشتن ژاندارمها از اطراف پسارک صادر کردند و همچنین قرار شد که وزیر خارجهٔ ایران میرزا حسن خان و ثوق الدوله که خدا غریق رحمتش کند! رسماً از وزیر مختار روس معذرت بخواهد .

اعضاء کابینهٔ ایران که متکی به اعتدالیون یعنی طرفداران مدارا و ملایمت با خارجیان بودند تصور می‌کردند که معذرت‌کار را تمام خواهد کرد و غائله رفع می‌شود. ولی دموکراتها یعنی تندروان مجلس و مردم روشن فکر و جهان بین‌تر مجلس می‌دانستند که اغراض و مطامع روسها حدی ندارد و این همه بهانه جوئی برای آن است که بتوانند بر تعداد قوای خود بیفزایند و ایران را علناً و صراحتاً اشغال کنند .

وزیر خارجهٔ ایران نیز همین‌طور تصور می‌کرد و دیگر هیچ نمی‌دانست که بعد از قبول ننگ معذرت، در مقابل عملی که صرفاً جنبهٔ داخلی داشته، دولت روس مطالبات بیشتر و سنگین تری می‌کند. به همین جهت روز دوم ذی‌الحجه بالباس تمام رسمی به سفارت روس رفت و دست‌کشی و خون‌آلود سفیر روس را گرفته

گفت «عالی جناب! من مأمورم از طرف دولت متبوع خود نسبت به بد رفتاری مأمورین باگماشتگان املاک شعاع السلطنه معذرت بخواهم»

با گلیوسکی کوزیل، پس از جواب معذرت وزیر خارجه، ضمناً او را از وجود آقای اولتیماتوم دیگری که در شرف صدور بود اطلاع داد.

این عمل در تاریخ دیپلماسی جهان بی نظیر خواهد ماند و چنین تحقیر و ذلت آمیزی که نماینده سیاست خشن و کثیف امپریالیسم تزاری بود نسبت به وزیر خارجه کشور کهن سال و ضعیف هرگز مثل و مانند پیدا نخواهد کرد و تجدید نخواهد شد روسها می دانستند که بدون این بهانه جوئی‌ها نخواهند توانست در ایران نیرو بیاورند. بخصوص که در همین روزها انگلستان در مراکش سخت سرگرم بود و برای محور نفوذ آلمان و اقدامات آن دولت در ممالک جنوب مدیترانه مشغول اقدام بود پنج روز بعد، روز هفتم ذی الحجه، شاید هم برای اول بار قول سیاسی روسها درست درآمد. یعنی اولتیماتوم ثانی دولت روس رسید و نظریات دولتی که در قضایای بالکان همیشه خود را حامی ضعیف و طرفدار مردم معرفی می نمود به این ترتیب اظهار گردید:

سواد اولتیماتوم ثانی روس

« چنانچه روز جمعه بیست و چهارم نوامبر (هفتم ذی الحجه ۱۳۲۹ قمری) افتخار اظهار حاصل نموده بودم منتظر حکم دولت متبوعه خود بودم که علتی را که دولت روس را مجبور به اولتیماتوم دیگر نمود اظهار نمایم .

احکام مزبوره اکنون به من رسیده و از این جهت از جانب دولت روس افتخار اظهار مطالب ذیل را به جناب عالی حاصل می کنم .

انفصال مستر شوستر و مسیول کفر از خدمات مرجوعه به ایشان، تکلیف سایر مأمورین امریکائی که مستر شوستر ایشان را انتخاب نموده بعد معین می شود .

اطمینان و وعده صریح دولت تهران که من بعد بدون رضایت سفرای انگلیس و روس مأمورین اجنبی برای خدمات خود انتخاب نکند .

اداء مصارفی که جبران خسارت دولت روس را در این لشکرکشی و سوق لشکر بنماید .

تعیین مقدار و طریقه تأدیة خسارت مزبوره بعد از رسیدن جواب دولت ایران معین خواهد شد .

وزیر مختار روس، برای بیان صدور این اولتیماتوم، توضیحاتی داد بدین ترتیب :

من برخود واجب می‌دانم که علت این حرکت دولت روس را بیان کنم. اولاً دولت روس برای جبران حرکات مستر شومستر که باعث هتک شرف مأمورین دولت مشارالیها شده بود، مجبور گردید که به ایران سوق عسکر بنماید ثانیاً خواهش اصلی دولت امپراطوری این است که موجبات مخالفت بین دولتین رفع شده و در آتیه بناهایی نماید که عمارت دوستی و روابط مشورت محکمی بین دولتین برقرار بدارد و حل جمیع مشکلات روس را چنانچه هنوز باقی است به اطمینان و به فوریت بکند.

ثالثاً باوجود اسباب مذکوره فوق لازم است بگویم که دولت امپراطوری روس، بیش از ۴۸ ساعت انتظار اجراء خواهش های سابق الذکر خود را نخواهد کشید و درین مدت قشون روس دررشت خواهد ماند و اگر جواب اطمینان بخشی نرسد، بعد از انقضاء مدت مزبور، قشون روس جلوتر خواهد آمد و در این صورت بدیهی است که وجه خسارت روس زیادتر می‌شود .

درست همان موقع وصول اولتیماتوم، نامه ای نیز از وزیر مختار روس رسیده بود که به موجب تلگراف خانم نزهة السلطنه مادرشجاع السلطنه به امپراطور و امپراطریس دولت روس، خانم مشارالیها و تمام املاک شجاع السلطنه در تحت حمایت

دولت روس خواهد بود .»

وصول اولتیمام ثانی موجب شد که کابینه متزلزل استعفاء کرده همان روز هفتم ذی الحجه هنگام عصر کابینه وزراء جای خود را به هیئت دیگری داد .

معرفی کابینه جدید

عصر ۷ ذی الحجه - ۲۹ نوامبر، صمصام السلطنه به مجلس رفت که کابینه جدید خود را معرفی کند . اعضای کابینه عبارت بودند از

حاج نجفقلی خان صمصام السلطنه رئیس الوزرا و وزیر داخله

میرزا حسن خان وثوق الدوله وزیر خارجه

غلامحسین خان سردار محتشم وزیر جنگ

میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر معارف

میرزا محمدعلی خان فروغی ذکاءالملک وزیر مالیه

میرزا حسن خان اسفندیاری محتشم السلطنه وزیر عدلیه

میرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه وزیر پست و تلگراف

همین که صمصام السلطنه در حین خواندن اسامی به نام حاج محتشم السلطنه رسید ، بین و کلا همه ایجاد شد . محتشم السلطنه به داشتن تمایلات روسی و روابط سیاسی و خاص باروسها معروف بود و آزادی خواهان ایرانی بدو خوشبین نبودند . ولی میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک نایب السلطنه ، درست به همین علت وجود او را در هیئت وزراء لازم می دانست . سلیمان میرزا اسکندری لیدر دموکراتها برخاست و با انتصاب محتشم السلطنه مخالفت کرد . اعتدالیون سخت بر آشفتنند . رئیس الوزرا پشت تریبون رفته تعلق تندی بر ضد دموکراتها کرد . ولی مؤمن الملک رئیس مجلس به رئیس الوزرا اخطار کرد که طبق مقررات داخلی مجلس باید ملایمر و مؤدبتر صحبت کند . رئیس الوزرای پیر ، که عمری به عنوان خان بختیاری

از کسی حرف تند و ملامت آمیزی نشنیده بود، به حالت قهر از مجلس بیرون رفت. در حالی که با خود می گفت بختیارها را می آورم و تمام دموکراتها را می کشم !!

ارتجاع در تگاپو

پیدا بود که بین مجلس و دولت کشاکشی علنی روی داده است. این مطلب همراه با اولتیماتوم وحشیانه و تند روسها ملت ایران را مبهوت و مشوش ساخته بود. اصرار ناصرالملک نایب السلطنه و رئیس الوزرا در وارد کردن محتشم السلطنه در کابینه می رساند که دولت مشروطه در خطر تجاوز روس قرار گرفته و ارتجاع بار دیگر به کمک سربازان تزار در کمین مشروطیت نشسته است.

این وضع موجب شد که کسانی که از نخست دل با مشروطه یکی نداشتند به تگاپو افتند. از آن جمله احمد خان علاءالدوله، با چند نفر دیگر از مرتجعین و مخالفین مشروطیت، بایکدیگر همدستان شده از دولت روس کتباً خواستار شدند که بار دیگر محمدعلی میرزا را بر سریر سلطنت ایران مستقر سازند. این نامه تصادفاً به دست پیرم رئیس نظمی (شهربانی) افتاد.

روز هشتم ذی الحجه پیرم و حسینقلی خان نواب پیش شوستر رفتند و صلاح حدید کردند و شوستر گفت ملاحظه من و همکاران مرا مکنید. هر طور صلاح دولت و ملت است عمل نمائید.

روز نهم ذی الحجه، آزادی خواهان ایران میرزا احمد خان علاءالدوله را هنگام خروج از منزل به ضرب گلوله کشتند و همان روز به مشیر السلطنه صدر اعظم باغ شاه که سوار بر اسب می گذشت تیراندازی کردند. وی مجروح شد. ولی نمرود. اما برادر زاده اش کشته شد. ظاهر آکشنندگان علاءالدوله از مجاهدینی بودند که پیرم انتخاب کرده و گسیل داشته بود. وقتی صمصام السلطنه خبر قتل علاءالدوله را شنید گریه کرد و قسم خورد که در قبال خون وی بیست دموکرات را خواهم کشت !!

کشته شدن علاءالدوله تا اندازدای مرتجعین را به جای خود نشاند .

دولت خواستار قبول اولتیماتوم بود. روز اول دسامبر، کمی پیش از انقضاء مهلت چهل و هشت ساعت روس، وزیر خارجه به مجلس رفت تا نظرات خود را بیان کند. باشد که مجلس اولتیماتوم را بپذیرد. همراه وی سه وزیر دیگر یعنی محشم السلطنه و مشیرالسلطنه و معاضدالسلطنه نیز به مجلس آمده بودند. وی خطاب به وکلای مجلس شرح ماوقع را بازگو کرد و گفت وزارت خارجه از اولتیماتوم ثانوی اطلاع داشت و به همین جهت چه قبلاچه بعداً هر چه توانست کوشش کرد. ولی سودمند نیفتاد. نامه ای هم برای سفارت انگلیس نوشته خواهش کردیم دولت انگلیس میانجیگری کند. سفارت انگلیس هم توصیه کرد که درخواست رومها را بپذیریم. ولی دولت تابع نظر مجلس شورای ملی است. دولت در این مورد اختیار تمام می خواهد که بتواند اولتیماتوم دولت روس را بپذیرد .

شرف و عزت نه ننگ دولت

آن روز مجلس از هر روز دیگر شلوغتر بود. غیر از جمع و کلاکه نزدیک به ۸۰ نفر بودند، تمام لژهای تماشاچیان و روزنامه نگاران پر بود و در بین حاضرین نمایندگان قونسولگری روس و انگلیس نیز وجود داشتند. وقتی نطق وزیر خارجه به پایان رسید، مجلس در سکوت غریبی فرو رفت. شوستر این حالت مجلس را خوب وصف کرده است: این گفتار در میان خاموشی ژرفی ادا شد و چون به پایان رسید همگی همچنان ساکت برجای ماندند. هفتاد و شش نفر از نمایندگان، از پیرو جوان و آخوند و پزشک و بازرگان و شاهزاده، بی آن که تکانی بخورند در جای خود ماندند. لحظات می گذشت و هر آن مهلت اولتیماتوم در شرف سپری شدن بود. تا این که يك مرد روحانی برخاست و نطق کوتاهی کرد و گفت شاید مشیت خداوند بر این قرار گرفته است که آزادی و استقلال مابه زور از ما گرفته شود. ولی سزاوار

نیست که ما خود به دست خویش آن را از دست فرو گذاریم . این بیان کوتاه به قدری جامع و پر معنی بود که دیگر جای تردیدی برای هیچیک از وکلای باقی نگذاشت . دیگران نیز به همین ترتیب مختصراً سخن گفتند و همگی از عزت و شرف ملی خود و استقلال و آزادی خویش دفاع کردند و ، در حالی که مأمورین کنسولگری روس با خشم و کینه به آنان چشم دوخته بودند ، هنگام رای دادن ، نام هر کس که خوانده می شد بر می خاست و از شرف و حیثیت موکلین خود دفاع می نمود . سرانجام به هیئت اجتماع اولتیماتوم را رد کردند . در حالی که می دانستند جان و مال و زن و فرزندشان در خطر است . درود همه مردم ایران بر روان پاک آنان باد که در مقابل بیگانه زورمند سرفروید نیاوردند . رأی وکلای مجلس اشک از دیده ایران پرستان جاری ساخت . مردم وکلارا در آغوش می گرفتند و آنان را تمجید می کردند . امدار مقابل اعضا هیئت دولت سرافکننده بیرون رفتند .

یا هرگک یا استقلال

شور و هیجان مردم وصف نا کردنی بود . در خیابان لاله زار نعره های مرگ برخائین بلند بود . دستجات مردم خاصه دانش جویان مدرسه سیاسی تظاهرات می کردند و هر لحظه فریاد بر می آوردند «مرگک یا استقلال» . همه جا احساس دل بستگی به وطن و شرف و آزادی و استقلال موج می زد . علما رای به تحریم (بایکوت) کالاهای انگلیسی و روسی دادند . مردم حتی از سوار شدن به تراموای اسبی خودداری کردند به گمان این که مربوط به روسهاست . آنروز ترامواها خالی حرکت می کرد . اگر هم نادانسته کسی در تراموا نشسته بود ، زنان و جوانان و محصلین مدارس آنان را پیاده می کردند و همچنین شیشه دکانهایی را که کالاهای روسی و انگلیسی می فروختند می شکستند . آنگاه به هیئت اجتماع به سفارتخانه های دول بیگانه می رفتند تا از آنان برای احقاق حق خود دادخواهی کنند . پیش آمد اولتیماتوم موجب شد که سهر و حانی

بزرگوار نجف آیات الله حاجی ملا عبدالله مازندرانی و حاجی محمد کاظم خراسانی و آیه الله حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل یار دیگر به پای خیزند. این سه نفر از نخستین روزها با مشروطیت پیوند استواری داشتند و در همه حال از مشروطه و مشروطه خواهان حمایت کردند. این روزها هم بار دیگر حمایت کردند و برای اعلان جهاد، آیه الله حاجی محمد کاظم خراسانی با همه پیری و ناتوانی به سوی ایران راه افتاد. شور و هیجان مردم بر اثر نهضت حاجی خراسانی به ایران روز افزون گردید. یکی از ایرانیان کربلا که می خواسته همراه آخوند خراسانی به ایران بیاید، چون پدرش اجازه نمی داده، از علمای دینی فتوی خواسته و آنان گفته بودند در این موقع به اجازه پدر احتیاج نیست. اما ناگهان روز ۲۱ ذی الحجه آخوند خراسانی در گذشت و راست یادروغ شهرت بسافت که روسها به وسیله ایادی خود آیه الله را مسموم کرده اند. در تهران مجالس ختم باشکوهی برای آن مرحوم گذاشته شد.

در این روز ها که از اطراف جهان، از طرف مسلمانان و ایرانیان خارج از کشور، تلگرامهای همدردی و تحسین می رسید، روسها همچنان مشغول افزایش قوای خود در ایران بودند.

روز ۲۲ ذی الحجه، مازور استوکس از ایران به هند رفت تا به هنگ خود ملحق شود.

۶ روز مهلت

روز دیگر (۲۳ ذی الحجه) سفارت روس به دولت ایران اطلاع داد که اگر در ظرف ۶ روز مواد اولتیماتوم قبول نشود، چهار هزار قشون ساخلو قزوین به تهران خواهند آمد و چند روز بعد از آن هم ترکمنها تا دامغان پیش آمدند. در قبال این ترکمنان، دولت ایران قشونی در حدود ۶۰ نفر به ریاست یکی از معاونین پیرم

به جلو گیری ایشان فرستاد . مجلس بسیار کوشید که راه حلی بیابد . حتی خواست که ، با دادن امتیاز راه آهن ، پای آمریکائیا را به صحنه سیاست ایران بکشاند . انجمن دفاعی ایرانیان از کلکته چنین تلگراف کرد :

هر گز تسلیم درخواستهای جدید نشوید ... فشار شمالی برای تحصیل اجازه امتیاز راه آهن است . به تصمیمهای جنوب اعتماد نکنید . تعلقات و روابط آمریکائیا را زیاد کنید .

اما چون مذاکرات به جایی رسید ، مجلس يك هیئت دوازده نفری را نزد نایب السلطنه فرستاد که چون و کلا به کابینه وزرا اعتمادی ندارند ، مایل است به نایب السلطنه اختیارات تامه بدهد تا با روس و انگلیس مذاکره کرده با شرایط مناسبی با آن دو دولت صلح کند . ناصر الملک ازین سخن به قدری پریشان شد که و کلا را تهدید نمود که اگر باردیگر این خواهش را تکرار کنند به فاصله نیم ساعت به انزلی حرکت خواهم کرد و دستور داد کالسکه اش را حاضر کنند .

به قول شادروان احمد کسروی ، چه تیره درون مردمی که بر نری و سروری این کشور را جویا بودند . اما هنگام خطر هر گز نمی خواستند مسئولیتی بپذیرند . وقتی از نایب السلطنه هم ایرانیان آزادی خواه مأیوس شدند ، باز پیش شوستر رفتند که چه باید کرد . شوستر هم یا این کمی خواست از اظهار نظر سیاسی خودداری کند ، ولی به قول خودش «بر خلاف شیوه و رضایت خود» گفت اگر ایرانیان بخواهند قشون در مقابل روسها بفرستند ، هنگام بهار پس از آب شدن برفها پنجاه هزار قزاق روس به ایران سرازیر می شوند و آخرین شراره آزادی و استقلال را خاموش می کنند و نه يك بیوه زن زنده خواهند گذاشت تا بر مزار فدائیان اشک بریزد نه يك طفل یتیم . کشاکش میان مجلس و دولت همچنان باقی بود و با این که کابینه تغییر یافته و محترم السلطنه از هیئت وزرا خارج شده و قوام السلطنه و حکیم الملک که مورد نظر دموکراتها بودند به کابینه در آمده بودند ، ولی دموکراتها همچنان اظهار عدم رضایت می کردند .

انحلال مجلس دوم

چنان که گفتیم روسها، بعد از اولتیمام چهل و هشت ساعت، يك مهلت ۶ روزه نیز در این روزها دادند و شادروان کسروی چنین دانسته که علت دادن این مهلت ۶ روزه این بود که روسها هرگز تصور چنین مقاومتی از جانب مجلس و ملت نمی کردند و این روزها «آنان اندکی دودل شده و به نرمی گراییده بودند و آنان نیز می کوشیدند که کار به جنگ نینجامد» .

روز ۲۴ ذی الحجه هیئت وزیران باز به مجلس آمدند و باز وزیر خارجه به سخن درآمده خواست که مجلس یا اختیار کار را به هیئت وزرا بدهد تا اولتیماتوم را بپذیرند یا کمیته ای مرکب از پنج نفر انتخاب کنند و کار را به دست کمیته بسپارند مجلس پیشنهاد دوم را پذیرفت. ولی وقتی سخن از انتخاب اشخاص به میان آمد، باز وکلای دموکرات از پذیرفتن عضویت در کمیته سرباز زدند و به جایی نرسید. در چنین وضعی بود که دولت تصمیم به انحلال مجلس گرفت. آن هم به دست پیرم خان. بدین ترتیب که پیرم خان انقلابی دیروز و رئیس نظمیه روزهای اولتیمام نیز چون دولتی شده بود طرفدار پذیرفتن اولتیماتوم و عهده دار بازی آخرین در انحلال مجلس شد، همان مجلسی که برای افتتاح مجددش (بعد از توپ بستن محمد علی شاه) پیرم فداکارها کرده بود. طبق نوشته شادروان کسروی :

روز ۳۰ ذیحجه ۱۳۲۹ (۲۲ دسامبر ۱۹۱۱) پیرم که تا آن روز در جبهه آزادیخواهان بود در جرگه دولتیان قرار گرفت و عده ای از مجاهدین اعتدالی را دور خود جمع آورد و به دست همان مجاهدان، اولتیماتومی به مجلس فرستاد که باید تا چهار ساعت اختیار کارها را به دولت بسپارند و مجلس را نیز ببندند و سپس خود او نیز به مجلس رفت و پامیرزا حسین خان مؤمن الملک رئیس مجلس گفتگو کرد و بر سر حرف خود ایستاد. همان روز مجلس کمیته پنج نفری را برگزید. یکی از این

پنج نفر علیقلی خان سردار اسعد بود. این کمیته با همکاری وزرای کابینه نجفقلی خان صمصام السلطنه، اولتیماتوم دولت روس را پذیرفتند و همان روز شفاهاً مراتب را به سفرای روس و انگلیس اعلام داشتند.

دولت چون بر مجلس تسلط یافته بود بدین اکتفا نکرده خواست مجلس را از میان بردارد و روز دومی (دوم محرم ۱۳۳۰) جلسه‌ای در دربار برپا کرد که انبوهی از رجال کشور و وزرا در آن حضور یافتند و وزیر خارجه و ثوق الدوله نطقی مفصل در چگونگی وقایع کرد که چگونه مجلس در مقابل اولتیماتوم ایستادگی کرد و اگر ایستادگی نکرده بود این کشتارهای تبریز و قشون کشی روس پیش نمی‌آمد و یادداشتی را که وزیر درین زمینه قبلانتهیه و امضا کرده بودند به نایب السلطنه دادند و در پایان نامه درخواست کرده بودند که مجلس به یکباره منحل گردد. ناصر الملک هم این پیشنهاد را پذیرفته دستور داد تا مجلس را ببندند. یرم آزادی خواه سابق نیز شامگام عصر يك دسته از طرفداران خود را فرستاد تا نمایندگانش را بیرون کردند در بهارستان پاسبان گذاردند و طبق دستور از ورود اشخاص و وکلا به بهارستان جلوگیری کردند.

در کتاب شوستر آمده است که بعد از ظهر ۲۴ دسامبر (دوم محرم ۱۳۳۰) کابینه که از طریق عدیده معزول شده بود، مجبور به کار بردن يك ضرب دست بر خلاف مجلس شد. به توسط عده‌ای ژاندارم و دسته‌ای از ایل بختیاری، به خارج کردن و کلاه و مستخدمین، و اعضاء جزء داخله مجلس موفق شدند. بعد از آن درها را بستند و عده کثیری از گارد همایون که معروف به ژریمان شاهی بود برای محافظت مجلس گذارده به وکلا تهدید کردند که اگر سعی در مراجعت به بهارستان یا تجمع در جای دیگری کنند کشته خواهند شد. شهر طهران فوراً به طرز حکومت اولیه یعنی استبدادی و نظامی برگردید.

کمیته ورزی

مرحوم میرزا عبدالله خان مستوفی که در آن روزگار جزو اعتدالیون بود و پس از گذشت سالبان دراز، در هنگام نوشتن کتاب تاریخ قاجار یا شرح زندگانی من، هنوز کمیته اعتدالی و دموکراتی را فراموش نکرده بود یا نیشدارترین کلماتی می نویسد: بعضی از نویسندگان معاصر انحلال مجلس دوم را به امر ناصرالملک نایب السلطنه می نویسند. در صورتی که انقضای مدت و کالت موجب بسته شدن مجلس شد. ولی دموکراتها برای هو و جنجال اکثر در بهارستان می رفتند و آن جا را کانون عملیات خود کرده بودند و چون هیچ سمت رسمی نداشتند، دولت امر داد مجلس را بستند و از تجمع دموکراتها جلوگیری کردند. درجائی دیگر می نویسد: «مدت اختیارات و کلا قانوناً در همین روزها سرآمده بود... بالنتیجه مجلس خودبه خود تعطیل شد و نایب السلطنه و هیئت وزرا بی پشتیبانی مجلس با این وضعیت مواجه شد.» این است اجر زحمت مردمی که در مقابل دشمن جا خالی نکردند و تنگ ذلت را نپذیرفتند.

بدین سان مجلس دوم به پایان رسید. مجلس اول را محمدعلی شاه به توسط سرهنگ لیاخوف روسی به توب بست و مجلس دوم را ناصرالملک کینه توز به دست پیرم خان ارمنی به قفل و زنجیر کشید. سرنوشت چنین بود که کشور ناتوان کوچکی بین دو امپراطوری استعماری عظیم قرار گیرد و چنین خفه گیر شود.

بگذار تالختی قلم را بر حال شهیدان تبریز ورشت بگریانم و این قصه بر غصه به پایان برم. گوا این که به نظر من، هر چند ایرانیان بی گناه فراوان درین روزها کشته شدند، اما زندگانی آنان حماسه است، حماسه پرشکوهی از عزت نفس و شرف ملی. حماسه ای خونین از برای بزرگداشت آزادی و استقلال.

جانمایی تبریزیان

شادروان کسروی شرح این حماسه خونین را در تاریخ هیجده ساله آذربایجان به بهترین وجهی آورده و از فداکاری تبریزیان حکایتها کرده است. هر که تفصیل خواهد، گوید آن کتاب ارزنده مراجعه نماید. روسها که قشون به آذربایجان آورده و تبریز را گرداگرد فرو گرفته بودند، روز پنجشنبه ۲۹ ذی‌الحجه، به بهانه این که سیم تلفون بین باغ شمال و قونسولگری را درست کنند، به جلوشهربانی رفتند و خواستند بالای بام شهربانی بروند. حسین پاسبان که مسئول کشیک بود ممانعت کرد. روسها او را باهفت تیر زدند و یکی دیگر از افراد گارد را نیز کشتند. و باز گشتند. اما سپیده دم بر عمارات نظمی و حکومت «استانداری» حمله بردند و اراک را محاصره کردند و سالدانها را به کوچه و بازار فرستادند و آنان به لخت کردن مردم پرداختند و هر که را مشکوک می‌پنداشتند بی حرف و محاکمه‌ای در کوچه و بازار می‌کشتند. مجاهدان تبریز تحت نظر امیر حشمت رئیس شهربانی به دفاع پرداختند و غیرتمندانه روسها را از پیش برداشتند و کشتاری فراوان از آنان کردند و حتی یک مسلسل از ایشان گرفتند و شهر را از وجود آنان پاک کردند. روسها که نیروی مجاهدین را دیدند، از قفقاز کمک خواستند و تا رسیدن کمک، میلر قونسول روس، مرد مزوری که از یاخینانوف چیزی کم نداشت، با تبریزیان به گرمی و مهربانی سخن گفت و از صلح و آشتی حدیث کرد. در خلال این مدت، امان‌الله میرزا ضیاءالدوله که، پس از مهدیقلی خان مخبرالسلطنه هدایت در سمت فرماندهی قشون، مسئولیت امور آذربایجان را به عهده داشت، بسیار کوشید تا تهران را از وخامت قضیه آگاه کند. ولی تهران نه گوش شنوایی داشت که حرف بشنود نه دست توانائی که بتواند گرهی از کارها بگشاید. زیرا خود در تار عنکبوت اولتیماتوم روس دست و پا می‌زد.

روز سه‌شنبه ناگهان سه لشکری که روسها خواسته بودند از ایروان و تفلیس

باتوپخانه به تبریز رسیدند و نارمیده شهر را به توپ بستند. ضیاءالدوله بلافاصله به قونسولگری روس رفت که شاید تبریز و مردم عزیزش را از بمباران رهایی بخشد. کسروی می نویسد: شب چهارشنبه را چه ستایم و چه نام دهم. شبی که کمتر کسی از ترس و اندوه خواب آرامی کرد. شبی که هزارها خاندان بادیدهای اشکبار سرپرستان خود را (یعنی مجاهدین را) به سفر فرستادند یا از خود دور ساخته به نهانگامی سپردند. »

فعالیت های ضیاءالدوله به جایی نرسید و خود او به قونسولگری انگلیس پناهنده شد. زیرا حاضر به تحمل خفت و خواری در دست روسها نبود. زیرا می دانست که با آن تلگرافات به جاودرستی که به تهران کرده بود روسها او را نخواهند بخشود. ثقه الاسلام پیشوای روحانی شهر به دمه پیشنهاد کرد تا می توانند از شهر خارج شوند و وقتی از او پرسیدند پس شما چه خواهید کرد گفت افوض امری الی الله (کار خود را به خدا می سپارم). آن شب مجاهدین تا نوانستند از شهر خارج شدند. فردا بمباران شهر شروع شد. سرهنگ تزار، بی آن که نقشه ای از شهر داشته باشد، شهر را به توپ بسته بود. به طوری که بعضی از گلوله ها به خانه اروپائیان رسید و یک گلوله نیز بیرق قونسولگری آمریکا را انداخت. سپس روسها به شهر درآمدند و شهر را گرفتند بیان فجایی که کردند درین مختصر نمی گنجد.

ثقه الاسلام بر سردار

از روز پنجم محرم ۱۳۳۰ روسها سراسر تبریز را تصرف کردند. آن گاه به دستگیری آزادی خواهان و مجاهدین پرداختند و از کشتن زنان و مردان بی گناه خودداری نکردند. روز عاشورا ثقه الاسلام وهشت نفر دیگر را بردار کشیدند ثقه الاسلام همواره در هنگام سختی یار و مشاور مؤتمن مردم تبریز بلکه آذربایجان بود. وی با آن که خونخوارگی روسیان را می دانست، هنگامی که روسها دست

به کشتار زدند و شهر را مورد حمله قرار دادند به مجاهدین فرمان جنگ داد و تا آنجا که توانست در نگهداشت شهر و حفظ آبروی وطنش کوشید و تلگرافهای متعدد به نهران مخابره کرد. وقتی روسها او را گرفتند و پیش میلر بردند، میلر تلگرافها را نشان داده گله کرد. ثقة الاسلام گفت من به عنوان يك مسلمان تسلط شما را بر آذربایجان نمی خواستم. شما هم اکنون می توانید به عنوان سیاست هر چه می خواهید بکنید میلر خیلی سعی کرد که نوشته ای را که تهیه کرده و در آن شروع جنگ را به گردن مجاهدین و تبریزیان افکنده بود به امضاء ثقة الاسلام برساند. ولی آن مرد بزرگوار از امضاء خودداری کرد و گفت اینها سراسر دروغ است. جنگ را شما به راه انداختید. میلر که نا امید شده بود، میرزا علی اکبر خان منشی کنسولگری را پیش ثقة الاسلام فرستاد که اگر نوشته را مهر نکنید شما را به باغ شمال (محل قرارگاه نظامی روس) می فرستم و دیگر اختیار از دست من خارج است. ثقة الاسلام به علی اکبر خان گفت شما مسلمانید. چگونه می خواهید من به تسلط کافران بر کشور خود رضایت دهم.»

او را به باغ شمال فرستادند. دستها از پشت بسته در میان چند سالدات می بردند. يك افسر روس باده تیر آماده دودست جلو او حرکت می کرد. درین راه جایی پر از گل بود. ثقة الاسلام خواست از کنار گل عبور کند. سالداتی سیلی بر روی او زد که «تو نسبت به امپراطور مقصری. باید از توی گل راه بروی» او را دشنام داد. ثقة الاسلام به روی خود تیاورد و پا در گل نهاد. در باغ شمال هم از او بازجویی کردند. شجاعانه گفت اگر بنا بر عدالت بود و محاکمه در جای دیگری صورت می گرفت جواب می دادم. ولی این جانه. فردای آن روز میرزا علی ثقة الاسلام پیشوای شیخیان شهر تبریز و دیگران را برهنه کرده جز پیراهن و زیرشلواری همه رختهای آنانرا کردند و همرا در دو ارابه سربازی ریختند. در میان هلله روسها و اتدوه مردم تبریز، آنان را به شهر در آوردند. ثقة الاسلام دیگران را دلداری می داد و می گفت:

رنج ما دو دقیقه بیش نیست. پس از آن بکلی آسوده خواهیم شد. نخست شیخ-سلیم را بردار کردند و سپس ثقة الاسلام را و بعد دیگران را. درود بر روان پاک آن شهدای راه استقلال و آزادی، در میان اینان مردی بود که نه سرباز بود نه تهبیاز و اصلا کاره‌ای نبود. بلکه دایی ضیاءالعلماء بود. ضیاءالعلماء مرد فهمیده روشنفکری بود. وقتی او را گرفتند، دایی پیرش وی را همراهی کرد. ولی از کنسولگری بیرون نیامد و سرانجام بر سردار رفت. این می‌رساند که محاکمه روسها تا چه اندازه صحت و دقت داشته است.

باری از آن پس روسها هرچه توانستند از مجاهد و غیر مجاهد کشتند. خانه مجاهدین و مخالفین استبداد را غارت کردند و با دینامیت منفجر نمودند و سپس با حمایت آنان صمد خان شجاع الدوله خونخوار به شهر در آمد و هرچه روسها نکشته بودند او کشت. شرح این روزهای سختی را که بر تبریز گذشته از زبان کسروی در کتاب ۱۸ساله آذربایجان بشنوید. عندلیب آشفته ترمی گوید این افسانه را.

خودکشی مردی وطن پرست

درین میان، شاهزاده امان الله میرزا ضیاء الدوله که در کنسولگری انگلیس در تبریز متحصن شده بود خودکشی کرد. این مرد چنان که گذشت، بسیار کوشیده بود که برخلاف ادعای کنسولهای روس و انگلیس این حقیقت را برای تهران و جهان روشن کند که جنگ را روسها شروع کردند. در يك تلگرام خود به تهران، چنین می‌نویسد: تعجب در این جاست که عرابض صادقانه این بنده را باور نمی‌فرمائید از طرف اهالی اقدامات نشده. امروز با شدت شلیک کردند (روسها) و هجوم آورده زن و بچه هارا از خانه کشیدند. از وحشیگری ذره ای فروگذار نیستند. آخر اهالی بیچاره که جنگ کن نیستند. حفظ ناموس خود می‌کنند. والله بالله زن و طفل را در

کوچه‌ها کشند، کارها می‌کنند که از تقریر و تحریر عاجزم ... متصل هجوم و شلیک می‌کنند. این که متصل سفارش می‌فرماید از طرف اهالی اقدامی نشود، ابدأ اقدام نیست. روسها هر گز گوش نمی‌دهند.»

چنین مردی می‌دانست که از دست روسها رهائی ندارد. به کنسولگری انگلیس پناهنده شد (پنجم محرم ۱۳۳۰). انگلیسیها خواستند او را به تهران بفرستند. ولی روسها، که او را گناهکاری می‌شمردند، پیشنهاد کردند که وی در طهران خلع درجه شود و از کار دولتی و حقوق محروم گردد. سرادوارد گری که چنین دید تصمیم گرفت وی را همچنان در کنسولگری نگهدارد. در این باره مذاکره و مبادله تلگراف فراوان بین طهران و لندن و پترزبورگ صورت گرفت. امان‌الله میرزا از دولت مرکزی تقاضای حمایت کرد. اما دولت مرکزی قدرتی نداشت. سرانجام روسها با او به مذاکره مستقیم پرداختند و از او پرسیدند آیا وی دستور جنگ به مجاهدین داده‌بانه. همین پرسش موجب خودکشی او شد. زیرا وی به یکی از ایرانیان که به دیدن وی رفته بود گفته بود اگر بگویم دستور نداده‌ام سخن دروغی خواهد بود و اگر بگویم دادم چون سمت رسمی دولتی دارم، روسها بدان استناد جسته‌آذربایجان را دیگررها نمی‌کنند و چون کاغذ مهر کرده‌ام زنده‌ام نخواهند گذاشت.

بدین جهت به کنسول پیغام داد حال که می‌خواهم به تهران بروم، دو طپانچه‌ای را که هنگام آمدنم داشتم و از من گرفته‌اید بفرستید که به عنوان یادگار و به پاس محبتها به شجاع‌الدوله دهم. کنسول که گمان دیگری نمی‌برد، طپانچه‌ها را فرستاد. ولی احتیاطاً فشنگهای آنها برداشت. بی‌خبر از آن که در چمدان شاهزاده هنوز مقداری از فشنگها موجود است. شاهزاده پس از نوشتن نامه‌ای چند، یکی به صمد خان و دیگری به پدرش جهانسوز میرزا و سومی به زنش و چهارمی به سرپرست فرزندش (یعنی سبهد امان‌الله میرزا جهانبانی که چند سال پیش درگذشت) در مدرسه‌ای در سن پترزبورگ، رو به قبله خوابیده طپانچه را به پهلوی خود شلیک کرد و درگذشت.

گشتار در گیلان

در گیلان نیز روسها از خشونت و قساوت فروگذار نکردند. کونسول روس در رشت به نام نکر اسوف نامه‌ای به والسی گیلان نوشت که «هریک از بلوایان را در هر لباس و هر درجه و به هر شغل و خدمت که باشد تبعه دولت امپراطوری روس بشمارد، در هر خانه و دست هر کس باشد بدون مراجعه به کارگزاران امور دولت علیه به ملاحظه ضیق وقت در باب رسیدگی به صحت و سقم آن شخصاً به وسایل لازمه دستگیر نموده و تا اعاده امنیت عمومی محبوس خواهد نمود.» این نامه طرز فکر و طرز رفتار مأمورین تزار را کاملاً روشن می‌کند. بدین معنی که برای هیچکس تأمین جانی باقی نمی‌گذارد. تشخیص قونسول کافی است که آزادی افراد سلب شود. آنهم به صورت حبس در زندان، اگر درین میان کشتن نباشد!! با این حال مردم شور آزادی در سرداشتنند. هنگامی که تهران در روزهای مرگ یا استقلال بود، رشت نیز شور و هیجان فراوان داشت و به شدت مردم آن از خرید کالاهای روسی و انگلیسی خود داری می‌کردند و حتی از کشتن بدخواهان مشروطه و بیگانه پرستان بساز نمی‌ایستادند. اما روسها که این استقامت عمومی را بر نمی‌تافتند دست به کار شدند و در آنزلی چند نفر را شبانه به خانه ظهیر حضور فرماندار فرستادند و او را چندین زخم زدند. روز پنجشنبه عزیز بیک سردسته روسها بایک دسته سالدات به بازار آمد و به مردم تحکم کرد و در جلو مسجد نیز شروع به تحکم و تشدد نمود تا جایی که نخورد. فروشی تاب نیاورده چار پایه خود را بر سر او کوفت. او هم دستور شلیک داد و ۲۴ نفر را مقتول و مجروح کرد. عزیز بیک چند نفر از کارمندان دولتی را نیز گرفت و قزاق از غازیان به شهر آورد و کشتی جنگی روس نیز شهر را نشانه گرفت و عزیز بیک همه کاره شهر شد.

در رشت هم نکر اسوف روزی به درشکه نشست و با صد قزاق به چاپخانه